بقدر مسافت شرعیه باشد والا تمام میکند **سیم** از شرایط قصر آن
است که قاصد اقامه نماید در وطن در اثناء مسافت نباشد هر چند وطن شرعی
باشد پس هرگاه در ابتداء قاصد یکی از این دو امر باشد نماز را تمام میکند
مثل آنکه با قصد طی کردن مسافت چهار فرسخ عزم اقامه در اثنا چهار فرسخ
یا در سر چهار فرسخ یا آنکه از برای او وطنی باشد در اثنا چهار فرسخ یا در سر
چهار فرسخ و قصد مرور بوطن داشته باشد نماز را تمام میکند و همچنین
هرگاه متردد باشد در اقامه بنحو یکه منافی نباشد مرور بوطن مسافت باشد و
احتمال بعید که داعی بر اقامه یا مرور بوطن روی نهد قصر میکند این در صورتی
چنانچه در ابتدا مسافت قائم اند در اثناء سفر مقام قاطعند و قواطع سفر
چیزهائی است که مرور بوطن است پس هرگاه شخص مسافر مرور بوطن خود نمود
تمام میکند و قصر بعد از آن انشاء سفر جدید است و مراد بوطن مکانی است
که انسان در آن باشد او را انسان از جهت آنکه بشر مقر و مأوا او باشد و
عدول از او نکند خواه وطن اصلی باشد یا اختیاری و قرار بوطن و آن را مدت
و معتبر نیست داشتن ملک و اتخاذ مسکن محل توطن و ماندن شما در آن
بلکه مجرد سکنی کافی است بلکه لازم است از اقامه آن که مرور بوطن متعذر
امکان متوطن است و هرگاه امر اخر کند [illegible]
ملک در آن نداشته باشد [illegible]
زایل نشود در صورت بقاء [illegible]
احوط تمام است چنانچه هرگاه [illegible]
و وطن در آن نمود [illegible]

[illegible]

شدن بر رابه غصبی و اما در نوع معصیت در سفر بر وجه اتفاق چون غنیمت کردن
و بخوان مضر نیست و حکم قصر باقی است و در صورتیکه سفر مستلزم ترک
واجبی باشد که بسبب سفر ترک آن واجب شود پس هرگاه مقصود از سفر توصل
بترک واجب نباشد بلکه بسبب سفر واجب ترک شود موجب سقوط قصر نمی شود
ولکن احوط جمع است و هرگاه ابتدا سفر مباح باشد و در اثنا قصد معصیت
نماید پس با عدم طی مسافت تمام میکند و با قطع مسافتیکه موجب قصر است
محل تامل است احوط جمع است و در عکس هرگاه از محل عدول بسفر مباح تا
مقصد بقدر مسافت باشد قصر میکند و الا تمام میکند مگر آنکه عود از آن بحد
مسافت باشد پس بعد از شروع در رجوع قصر میکند و الا تمام میکند احوط در
عود از هر چیزی که در صورت تخلل قصر معصیت هرگاه مابقی هم بما مضی بعد از
اسقاط سیر متخلل که مقرون بقصد معصیت بوده بحد مسافت شرعی قصر می
کند و الا تمام میکند و احوط در عود از هر سفر معصیت اتمام است مگر آنکه
نادم و پشیمان شده باشد و اعراض از معصیت نموده باشد بحیثیتی که عود
جزء سفر معصیت شمرده نشود و هرگاه سفر بجهت لهو صید و شکار باشد چنانکه
ما بین ارباب عیش و ابناء زمان متداول است تمام میکند در رفتن و قصر میکند
در مراجعت اگر بقدر مسافت شرعیه باشد و هرگاه سفر صید بجهت قوت عیال
باشد قصر میکند بلکه در سفر صید بجهت تجارت قصر نمی کند از قوت نیست
لکن احوط در او و افطار روزه و جمع میان قصر و اتمام در این است و حکم
از شرایط قصر آنست که سفر عمل شغل او نباشد چون مکاری و ساربان و قاصد
و کشتیبان و امثال اینها از کسانیکه عمل او سفر باشد هر چند سفر بکه

عمل او سفر باشد هر چند سفر یکه عمل ایشان است بجهة خود باشد پس این
اشخاص تمام میکنند در سفر سیم هرگاه قصد اقامه عشرة در سفر اول نکرده
باشد و احوط در سفر دوم جمع است و هرگاه سفر کند صاحب عمل مذکور در
غیر عمل خود مثل آنکه عمل خود را واگذاشته سفر پیاده رود و قصر میکند چنانچه
هرگاه عملش نزدیک واصل شد در کمتر از مسافت باشد چون بعضی از هیزم کشها
قصر میکنند هرگاه بسفر رود هر چند از برای هیزم کشی باشد مگر آنکه سفر
بسوی مسافت را بعمل خود قرار دهد پس در سفر سیم تمام میکند چنانکه گذشت
و منقطع میشود حکم مذکور بقصد ماندن ده روز و توطن در تمام آن
چه در وطن باشد و چه غیر وطن بلکه بمجرد ماندن ده روز بدون قصد هرگاه
در وطن باشد قاطع است پس عود میکند در سفر اول بقصر و در سفر سیم
تمام میکند و در سفر دوم جمع میکند میان قصر و اتمام و هرگاه ده روز
نماند در بلاد خود یا غیر بلاد خود که قصد اقامه در آنجا کرده کفایت نمیکند در
حکم مذکور منقطع نمیشود و هم چنین ماندن ده روز بدون قصد هرگاه در
سی روز در حال تردد موجب انقطاع حکم مذکور نمیشود و اگر کسی سفر را شغل
خود قرار ندهد ولکن از باب اتفاق سفر پی در پی نماید باعث بر تمام
کردن نماز در سفر نمیشود مسئله کسی که از شاید مضرات سنگر قاصد قضا
حاجت خود رسد و بیش از رسیدن آن ضرر کند و محل آن خصوص مکانی است
که مخفی شود صورت خود از دشمن و مکان آن مرد و در آن و مدار در تنهائی
و دیدن بر عناد و مشی الخاطر است و در آن بخشاء جدان پنهان شدن
شکل بواریها و خاطر است مرشح و سیاه انتها و مرشکل غلبه بر دیوار

بجا
ریکه هر وقت کرد
اثناء آن حادث واقع
مشهود نماز را بگذارد
و بجا بیاورد اجزاء کند
و اگر بجا گذاشت شرع بکند
و اگر بجا صاحب حادث
مسئله مختلف باشد که
وقتی باشد او و کیفیت آن نماز
نماز از برای او و کیفیت آن
بی حادث بجا آورد و واجب
که اختیار کند آن وقت را
وضو و نماز و اگر در همین وقت
نیز حادثی از او واقع شود و در آن
نماز با ایماء نماز را اتمام کند و
رعوط اعاده نمود و نماز
معنی که رعایت نماز ظهار
بعمل آورد و بدو فصل نماز را
او در واقع حادث در آن نماز
نشد بجا و الا آن را بگذارد و بجا
واقع شد نماز را بگذارد و بجا
ظهار نماز و هم چنین اگر منکر
شروع نماید و صلوة بنگیرد
بوده باشد آن صلوة بنگیرد
و واجب است که منکر
زیر و حج و واجب
باز و در آن نماز
و رکن بجا آورد است که منکر
و تمام نماز بوده و اقل
یکی از این صلوة است خصوصا
رفتن مشکل

الصوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله
على اعدائهم اجمعين كتاب الصوم وكتاب چند فصل است
در بيان است ودر آن چند مبحث است مبحث اول شرح است در
معنى صوم الصوم عبادت از داعى عمل است بر وجه
الاخلاص ودر آن چند مطلب است مطلب اول در صورت
[illegible]

ان نداده باشد و اینان بان نکرده باشد بحث روزه واقع نمیشود در ماه
رمضان غیر روزه ان مقر خواه واجب یا صحیح از خود مکلف یا غیر ان چون
روزه مسافر در ماه رمضان و نحوان روزه نیست در این حکم میان جاهل
ناسی و عالم و کفایت میکند در روزه رمضان همان نیت روزه فرد اولا تمام
نیست تعیین انکه در رمضان مکرر در حق شخص از ان که تعیین ندهند شهر
رمضان از سایر شهور بجهت حبس و نحوان و همچنین در حق کسیکه قدرت
که اول خالی از خود نیست و هرگاه در رمضان بیتر روزه غیر رمضان نمایا
پس هرگاه جاهل یا ناسی موضوع باشد یعنی نداند که رمضان است مجزی
از رمضان و اگر عالم بموضوع باشد بحکم است و واقع نمیشود از رمضان
و نه غیر ان هرچند جاهل بحکم باشد یعنی نداند که روزه غیر رمضان در ان
واقع نمی شود و معتبر است در غیر روزه رمضان تعیین صفات مثل قضا
روزه کفاره یا روزه نذر مطلق یا معین و همچنین واجب است قصد
تعیین در قضای رمضان هرچند که وقتش تنگ شده باشد بوده باشد
بر ذمه مکلف روزه واجبی غیر ان یا تنبه وقت بیتر در واجب معین خواه
تعیین اصلی باشد چون روزه رمضان یا عرضی چون نذر و استیجار و نیابة
و التفات از اول شب است تا مقارن طلوع صبح صادق ان روزی که
روزه میگیرد و اقوی در ماه رمضان کفایت بیتر است در اول ماه از
برای تمام و احوط تجدید بیتر است بجهت هر روز بیتر و بیتر هر روز بیتر
و بیتر هر روز بدون بیتر مجموع بلکه لابد است از برای هر روز علاحده
و در صورت غفلت یا نسیان یا غیر ان از اعذار شرعیه از بیتر کردن در شب

و روزه معین خواه رمضان یا غیر آن تا قبل از زوال باقی است تا زوال پس هر وقت
از طلوع فجر تا زوال ظهر متذکر شد نیت میکند و صحیح است بشرط آنکه مفطری
بعمل نیاورده باشد و محل نیت در روزه واجب مستحبی از اول شب است
تا غروب بقدر زمانیکه ممکن باشد نیت در روزه واجب مستحبی
از اول شب است تا غروب بقدر زمانیکه ممکن باشد نیت در آن
دویوم الشک که رمضان است یا آخر شعبان هرگاه روزه بگیرد بر نیت
شعبان یا غیر آن سوی رمضان است مجزی است از رمضان هرگاه معلوم
باشد که از او بوده است و اگر در شک معلوم شود افوی تجدید نیت رمضان
است و هرگاه روزه بدارد یوم الشک را بر نیت رمضان و افطار نمیشود نه
از این و نه از آن و همچنین هرگاه تردید در نیت کند که اگر از رمضان
واجب و اگر از شعبان است مندوب بلی هرگاه قصد قربت مطلقه
در خود روزه باشد مضر در نیت آن و اگر در یوم الشک نیت افطار کند
پس منکشف شود که از رمضان است هرگاه مفطری بعمل نیاورده نیت
میکند ما را میگیرد و زوال نشده باشد مجزی است و بعد از زوال لازم است
امساک در بقیه روز و قضا میکند بعد از رمضان و هرگاه در روز رمضان
افطار کند عصیانا و بعد توبه کرده تجدید نیت نماید روزه اش صحیح است
هرچند مفطری بعمل نیاورده باشد و پیش از زوال باشد و واجب است
استدامت نیت روزه و بقاء بر مقتضای آن در اثنای روز پس اگر قصد قطع
کند یعنی قرار دهد که روزه نباشد یا تردید کند در اثنای روز بنحویکه
در ابتدای آن مضر است روزه باطل است و هرگاه تردید در بطلان و عدم

بطلان بواسطهٔ عروض عارضی باشد که موجب شک او شود ضرر ندارد
هر چند نزد بدستم باشد که تا زمان سؤال و اگر عزم افتاد در زمان
اینده نماید بطلان روزه خالی از قوة نیست بدانکه در صوم عدل نیست
مطلق خواه از واجب بواجب باشد مطلق یا از مستحب بمستحب یا از یکی از این دو
بدیگری بخلاف صلوة بنحویکه سابقا گذشت **فصل دوم** در مفطرات
مبطلات روزه امتثال چند چیز است **اول** خوردن و آشامیدن است
خواه معتاد باشد و خواه غیر معتاد چون سنگ ریزه و مشروب و درخت
سیم جماع است عمدا با مرد یا زن یا حیوان خواه در دبر باشد زنده
باشد یا مرده صغیر باشد یا کبیر و صائم فاعل باشد یا مفعول و اما جماع از
روی نسیان یا اکراه که از مانع احتیاج باشد مبطل نیست و اگر اکراه و
نسیان در حال جماع بر طرف شود و همان حال اخراج ذکر نماید روزه اش
صحیح است و اگر تاخیر انداخت روزه اش فاسد است و هم باطل نمیشود بداخل
نمودن ذکر در غیر از قبل و دبر مگر آنکه انزال منی شود پس باطل میشود و هر گاه
فرو کند حشفه را در غیر فرجین پس داخل شود در دبر بدون عضو آن چیز
بر او نیست و اما اگر عضو داخل فرج نماید و داخل شود در غیر فرج
روزه اش باطل است چنانچه سابقا گذشت که عضو انسان بمنزله موجب
فساد روزه است و متحقق میشود جماع غیر بیشتر در داخل شدن حشفه یا
مقدار آن کسی که حشفه او بریده باشد و هر گاه شک در اصل جماع یا غیبت
حشفه کند روزه اش صحیح است **چهارم** دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه
معصومین در امور دین و دروغ بستن بر ائمه یا غیر آن در حال روزه

باشد یا عالم بآن بهر لغتی که باشد بلکه با شان و کاهر و امثال آنها از الفاظ که
دلالت کند بر اخبار بلی هرگاه حکایت کند قول کسی را که دروغ گفته بر ایشان
یا انکار نموده و دروغ را موش کرده باشد یا موجب بطلان نیست و هرگاه متکلم
کند بخبر دروغ بدون آنکه کسی را مخاطب سازد یا آنکه مخاطب بیاورد
که معنی خطاب را فهمیده موجب بطلان است بجهت فرو بردن نماز است
و در سراب مطلق یا مضاف باشد و احوط اجتناب از فرو بردن تمام سر است
و در غیر آب مطلق و مضاف از آب ها بدان در مراد بسر مجموع ما فوق
گردن است نه خصوص مناذر و صورت و احوط اجتناب از ادخال
خصوص مناذر است و هرگاه بعضی از سر را در آب فرو برد بعد از بیرون
آوردن آن ما بقی را فرو برد ضرر ندارد چنانچه فرو بردن بجناب بر سر غیر آن
از چیزها بشکل موجب صدق وارد نماز می شود مبطل است نیست
هرگاه در آن ما نند شنا در سراب کند از آن صدق سر
و مبطل است و اگر شک کند که تمام سر را در آب فرو برده یا نه محکوم
بصحت است و جزء عدد نیز بلکه عدد و جزء علی الاحوط در ادخال تمام
علم است و ادخال در سر در آب اثر بیچ نیست و هرگاه مست باشد اصل
از آن در آب یا نیست عدد ادخال سر بعمل آمده است و احتمال عدد آن ندارد
بلی با عدم احراز موجب است اجتناب از ادخال تمام سر در آب مثل
در آن در صحت شود مگر فرو بردن سر در آب غیر
نسبت به اهل اما اجتناب از فرو بردن بجناب
سر در آب بجهت عدم صدق مبطل است و هرگاه شک در

ارتماسی کند پس اگر سهواً باشد غسل و روزه هر دو صحیح است مگر آنکه آب
غصبی باشد غسلش باطل است و اگر عمداً باشد و روزه واجب معین باشد
چون روزه رمضان و نذر معین روزه و غسل هر دو باطل است هرگاه قصد غسل
در آن اول ارتماس نموده باشد و اما اگر بعد از حصول مسمی ارتماس در حال
مکث تا زمان بیرون آوردن سر بنیت غسل کند غسلش صحیح است و همچنین
هرگاه روزه واجب موسع باشد که جایز باشد ابطال آن تا روزه مستحبی باشد
غسل صحیح است و روزه باطل است و حکم جاهل حکم عامد است اگر معذور نباشد
ششم رسانیدن غبار است عمداً بحلق اگرچه با پیشانیدن در محل غبار
باشد بدون آنکه خود را محافظت نماید غبار در حلق او داخل شود ضرری
ندارد و فرقی نیست در میان غبار غلیظ و رقیق مگر آنکه غبار رقیقی که بخار آن
دشوار است و همچنین فرقی نیست میان غبار حلال چون گرد راه و تاج
مثل خاک بلی باکی نیست بوصول غبار از روی نسیان و غفلت یا اجبار یا کان
ترهیل غبار و هرگاه خلط خارج شود از حلق بمجرد کل تا فضا دهن و بعد از آن
فرو برد روزه اش باطل است و اگر با غبار خلط سینه بیرون آید حکم بفساد روزه
می شود کرده مگر آنکه معلوم شود که ایصال غبار بر وجه مجرم بوده و در دخول
و شبه آن ملحق بغبار است در بطلان روزه بان **هفتم** باقی بودن بر جنابت
است عمداً تا طلوع فجر صادق خواه در رمضان باشد یا قضای آن واجب باشد خواه
معین خواه موسع یا مستحبی بنابر وجه قوی و همچنین در جنابت غیر عمدی در رمضان
و قضای آن بلکه در هر روزه واجب معین و بقاء بر جنابت سهواً مبطل است و احوط
الحاق مطلق واجب غیر معین در روزه مستحبی بان پس هرگاه فراموش کند غسل

جنابت را در شب ماه رمضان بکند و یا در یوم واحد یا ایام متعدد از روزها بطلب کند
و بسیار از غسل جمعه و غیر او مثل غسل جنابت است. و جنب ساختن
خود را در وقتیکه زمان وسعت از برای غسل و تیمم نداشته باشد و اگر
وسعت از برای تیمم داشته باشد دون غسل اثم است و صوم معین صحیح است
و احوط قضا است و هرگاه با ظن بوسعت وقت خود را جنب ساخت و بعد
خلاف آن ظاهر شد پس هرگاه با ملاحظه وقت و تفحص از آن بوده بر او چیزی
نیست و با عدم ملاحظه قضا لازم است و تارک تیمم بدل از غسل مثل
تارک غسل است هر چند تیمم بجهت ضیق وقت باشد و واجب است بر صاحب تیمم
اینکه بیدار باشد در اول طلوع فجر صادق با تیمم در هر جا باشد که تیمم کرده باشد
از غسلی که صحت روزه موقوف بر اوست و اگر روزه دار جنب شود در وسط
نهار بدون اختیار واجب نیست بر او تعجیل در غسل ولکن احوط تعجیل در
غسل است و جنابت تنها هرگاه در شب رمضان پاک شود واجب است بر او
غسل پیش از صبح مثل جنب و استاد مان مستحب است پس غیر از اغسال از سایر اغسال
چون بتعجیل خود دخل در صحت روزه اش ندارد و اما اغسال پس نماز و
لیلیه ماضیه هر دو معتبر اند در صحت روزه بخلاف اغسال مستقبله که اینها
مدخلیتی ندارد در صحت روزه روز گذشته و احوط در غسل استحاضه متوسطه
و کثیره تعجیل نماز صبح تقدیم آن است بر تجدید یکی از اخراج منار تا اول صبح
یا تقدیم یکی نافله گذارد و اگر شب رمضان جنب شود بخواب بنیت غسل
کردن پیش از صبح با احتمال بیدار شدن و بیدار نشود تا صبح روزه اش
صحیح است و هرگاه بیدار شود و دوباره بخواب رفت و بیدار نشد تا صبح روزه اش

با اهل است و احوط کفاره است چه آنکه جنابت با احتلام باشد یا غیر آن و اگر
بخوابد با عزم بر ترک غسل و صبح شود حکمش حکم متعمد است بر جنابت و اگر
خوابید بدون قصد و عزم غسل تا صبح شد قضا لازم است و احوط کفاره
و هرگاه بعد از بیدار شدن از خواب دوم باز خوابید بیدار نشد تا صبح و قضا
کفاره هر دو لازم است خواه قصد غسل داشته باشد یا نه و خواه عادتش بر
بیدار شدن بوده یا نه و احوط آنست که بیدار اگر در حال جماع و بیدار شدن
بعد از احتلام را از بیدار شدن اول قرار دهد و حکم خواب حایض و نفساء در
رمضان بعد از پاک شدن ایشان حکم جنب است و کسیکه آب و خاک نیابد
از برای غسل و تیمم بجهت صوم ساقط نمیشود تکلیف بلکه روزه میگیرد با
حدث پس در این حال شرط نیست رفع حدث در روزه ساقط نمیشود نه مشروط
بخلاف نماز چنانچه سابقا معلوم شد **هشتم** انزال منی است بغیر جماع
از استمنا یا ملامسه یا تقبیل و امثال اینها که موجب انزال منی شود قصد
انزال باو نماید یا عادتش بر آن باشد بلکه اقوی قضا است هرگاه منی خارج
شود بفعلی از افعال که موجب آن است حتی نظر کردن هر چند قصد استمنا
نکند و آن عادتش هم نباشد خروج منی بی هرگاه منی خارج شود بدون آنکه
فعلی که مقتضی آن است که بعمل آورد چیزی بر او نیست و حال او مثل کسی است
که در روز محتلم شده باشد **نهم** حقنه کردن بمایعات هر چند بجهت
مرض باشد و جایز است حقنه بجامد چون شیاف و احوط اجتناب است و هم
چنین احوط ترک حقنه کردن است بنحوی که مایع داخل بدن شود و در بخش چیزی
در سایر منافذ بدن از چشم و گوش و بینی ضرری ندارد هر چند که بحلق

برسد مگر آنکه خوردن و آشامیدن شهوه شود و هم سنی کردن است
از روی عمد و اختیار و اگر بی اختیار و اکراه شود ضرر ندارد و مدار در
بر صدق عرفی است و اگر بخورد در شب چیزی را که واجب باشد قی نمودن آن در
روز روزه اش فاسد است اگر صحیح شد بیرون آمدن بقی و اگر شخص با اختیار ارغ
زند و غذا بحلق او رسد باز بر گردد احوط قضا است و اگر ارغ قهرا باشد ضرر
ندارد بلی هرگاه غذا بقضا دهن بیاید و عمدا فرو برد قضا و کفاره واجب شود
فصل سیم در توابع است و در آن چند مبحث است مبحث اول که باطل نمیشود
روزه بمکیدن انگشتری یا جاویدن چیزی یا چشیدن مزه ما دامیکه بحلق
نرساند و اگر بیرون مضمضه با آب بحلق رسد ضرری ندارد و هم چنین باکی
نیست بنشستن در آب بلکه زن اگرچه از برای زن مکروه است و هم چنین
ضرری ندارد مسواک کردن بلکه از برای صائم مستحب است و بهتر اختیار مسواک
خشک است و هم چنین فرو بردن آب دهن هرچند جمع شده باشد ضرری ندارد
بلی هرگاه آب فقط دهن یا چیزی از قضا که دهن بیرون آید و باز بدهن برگشته
فرو برد مبطل است مگر آنکه آن رطوبت در آب دهن مستهلک شود بنحوی که در
عرف بگویند که فرو برد آب دهن را و غیر آن را و احوط در نخامه خلط بینی از آن
که عمدا فرو برد هرچند بقضا دهن برسد و اگر آب دهن بخون ممزوج شود و
بعد فرو برد احوط قضا و کفاره جمع است و هم چنین بقیه غذا که در بین دندانها
مانده عمدا فرو برد موجب قضا و کفاره است و اگر از خباثت باشد کفاره جمع نیست
و اگر سهوا فرو برد باطل نمیشود هرچند مقصر باشد خلال کردن احوط قضا بجهت
مبحث دویم در شروط قضا است و آن بلوغ و عقل و اسلام است

اچه گذشت از مفطرات غیر از بقا بر جنابت تا اکل میکند روزه را اگر عمداً
واقع شود و اگر از روی نسیان یا عدم قصد واقع شود روزه فاسد نمی شود
بخلاف جنابت که او سهواً نیز مبطل است و فرقی نیست میان عالم و جاهل
پس هرگاه باعتقاد آنکه روزه او فاسد شده است بخوردن از روی نسیان
مثلاً یا بگمان آنکه روزه مستحب است افطار نماید عمداً روزه اش باطل است و هم
چنین هرگاه کسی او را اکراه کند بافطار و خود بخورد یا آنکه از روی تقیه
افطار کند بعد از ضرورت فرض و پیش از ذهاب حمره مشرقیه یا آنکه تناول
کند چیزی را که مفطر نیست در نزد عامه از روی تقیه احوط وجوب قضا است
در هر دو صورت **مبحث ششم** واجب میشود قضا و کفاره بتعمد بر
هر یک از مفطرات مذکوره غیر از تعمد بر قی در صوم رمضان و فرقی نیست
در وجوب کفاره رمضان میان عالم و جاهل و شبهه مقصر از سؤال و بر غیر
مقصر کفاره لازم نیست و احوط در آن کفاره است بدانکه در کفاره ما
رمضان مکلف مخیر است میان عتق بنده و روزه گرفتن دو ماه متوالی یا اطعام
شصت مسکین و احوط ترتیب است در افطار بمحرم احوط جمع میان هر سه کفاره است
بلکه اقوی آن است در افطار بمال غصبی حرام و مکرر می شود کفاره بتکرر موجب
آن در روز یا بیشتر و اما در یک روز پس باید در حین مفطر شود کفاره بتکرر
موجبات در روز یا بیشتر چون اکل و شرب یا تخلل کفاره لازم نیست بتکرر و اما
جماع پس مکرر میشود کفاره بتکرر آن مع وهم چنین با تخلل کفاره و احوط
تکرار است مع و تعمد در افطار در جایی که قضا از روز لازم شده باشد یا سر
یکمرتبه از افطار و مراتب مجزه موجب کفاره نمی شود و از جمله افطار

اگر کسی بعد از فراغ از نماز شک کند که با طهارت بوده یا نه تکلیفش چیست اگر شک حاصل شده باشد بعد از عمل بنا را بر صحت عمل گذاشته گذارد لکن از برای اعمال لاحقه لازم است که با طهارت جدیده بعمل آورد بلکه احوط اعاده عمل سابق نیز بطهارت جدید و اما اگر شک را بوده باشد بفهمد که اگر بعد از عمل ملتفت بازی شد تکلیفش چیست مثل اینکه بفهمد که پیش از دخول در عمل با شک در طهارت عامل از تحصیل طهارت شده داخل در عمل شد پس احوط بلکه اقوی در امثال این صورت تجدید عمل است با طهارت جدیده و اگر کسی در اثنای عمل شک در طهارت نموده چکند چنانکه قطع عمل مینماید بعد از تحصیل طهارت آنان بعمل میکند و احوط

مسافر پیش از رسیدن بمحل ترخص یا هرگاه افطار کند در یوم الشک که
آخر رمضان است یا اول شوال و بعد معلوم شود که از اول بوده کفاره لازم
نیست و احوط کفاره است و هر کس افطار کند در ماه رمضان عمدا با علم بان
وجوب روزه بر آن پس اگر مستحل باشد مرتد است و الا تعزیر میکند او را حاکم
شرع و پنج تا زیاد نه گاه سه دفعه تعزیر شد دفعه چهارم حد او قتل است
و اگر صائم اکراه کند زوجه خود را و کفاره صبر زوج لازم است و دو
تعزیر که پنجاه تا زیاد نه باشد و اگر مکره باشد بر هر یک کفاره و تعزیر خود
فرار میکرد و اگر صائم اجنبیه باشد و اکراه نماید او را اجنبی بر جماع احوط
تحمل اجنبی است از اجنبیه کفاره و خصوصا هرگاه اکراه کند با عنف از آنکه
اوست و بعد معلوم شود خلاف آن بلکه محل در صور اجنبیه خالی از قوت نیست
در غیر آن مواضعیکه ذکر شد تحمل نیست از اکراه مولی امه خود را یا اکراه
زوج زوجه او بخوردن و کسیکه واجب معین باشد بر او روزه دو ماه متوالی از جهت
کفاره و عاجز باشد احوط آنست که شصت مسکین را طعام بدهد و اگر از آن
نیز عاجز باشد تصدق میکند بآنچه ممکن است و با عدم تمکن استغفار میکند
بنیت بدلیت کفاره و کسیکه عاجز باشد از هر سه خصال کفاره ماه رمضان
مثلا روزه میگیرد پنجاه روز متوالی و با عجز از آن تصدق میدهد بقدر
مقدور و احوط با امکان جمع است و با عجز استغفار میکند از آنها بقدر ممکن
و با عجز بالکلیه بدل از کفاره استغفار میکند چند امور که موجب
فساد صوم میشود بدون کفاره در صورت [illegible] اول آنست
بیکی از مفطرات پیش از مراعات [illegible] بر آن هرگاه معلوم

شود که فعل مفطر بعد از تجزیه بوده و هم چنین هرگاه بعد از مراعات شک
یا ظن باشد بطلوع فجر و افطار نماید و هم چنین عاجز از ملاحظه چون کور
و محبوس غیر عارف بوقت یا تمکن از سؤال بدون آنان یا بیان بمفطر نماید پس
معلوم شود که بعد از تجزیه بوده بر همه آنها قضا لازم است **دوم** اینان بمفطر
باعتماد بر خبر غیر یا بیانکه مخبر طالع نشده هر چند عادل باشد یا قدرت ملاحظه
و بعد معلوم شود که طالع بوده **سیم** کسیکه خبر او را یا بیانکه مخبر طالع نشده
و او ترک عمل بخبر آن نموده مشغول اکل شود و بعد از او منکشف شود که صبح
بوده بلکه اقوی وجوب کفاره است هرگاه مخبر عادل باشد هر چند یکی باشد
و احتمال شوخی در خبرش ندهد **چهارم** افطار است بتقلید کسیکه
خبر دهد بدخول شب و پس از افطار خلاف منکشف در جائیکه تقلید جایز
باشد بجهت عجز از ملاحظه دخول وقت و عادل بودن مخبر یا عدم جواز تقلید
هر چند جاهل باشد کفاره بر ذمه است **پنجم** افطار کردن استخبار
تا ریکی که قطع بدخول شب کند و در اسمان مانعی نباشد و بعد افطار
منکشف شود خطاء او و هم چنین است هرگاه افطار کند با شک یا ظن بدخول
وقت بلکه در این دو صورت قول بوجوب کفاره بعید نیست هر چند اهل
باشد بعدم جواز افطار و در این حال بلی هرگاه در اسمان مانعی باشد چون
ابر یا واسطه آن مظنه کند بدخول وقت و افطار کند و بعد خطای او ظاهر
شود قضا لازم نیست و فرقی در این حکم ما بین رمضان و غیر رمضان نیست
ششم داخل کردن آب است بدهن بجهت خنک شدن یا از روی عبث و لعب
که بدون اختیار فرو رود او موجب قضا میشود و احوط الحاق استنشاق

بمضمضه است بلکه احوط قضاء است مگر در مضمضه وضو و غسل جنابت نماز
واجب که چیزی بر او لازم نیست چنانچه اگر باشد از روزه باشد فرو برد ثواب
مضمضه و استنشاق مگر موجب قضا نمیشود **فصل ۴** چیزهائیکه از
برای صائم علاوه بر آنکه سابقا گذشت چند چیز است **اول** بوسیدن زنان
و بازی کردن با ایشان از برای کسیکه موجب حرکت شهوت او شود بشرط
آنکه فساد او یا عادت او از این امور نباشد والا حرام است **دوم** سرمه
کشیدن است خصوصا هرگاه بر بخار و امثال آن باشد **سیم** بیرون کردن
خون است از بدن که موجب ضعف شود بلکه هر چیزی که موجب ضعف
و باعث بر تحریک صفرای او شود **چهارم** کشیدن چیزی است در بینی خصوصا
هرگاه یقین کند که بدماغ میرسد **پنجم** بوئیدن ریاحین و گل و گیاه خوشبو خصوصا اگر
از قوه نیست **ششم** بوئیدن روغن چون قطره عطر و گلاب لکن اولی ترک استعمال مشاک
استعمال بوی خوش چون قطره عطر و گلاب لکن اولی ترک استعمال مشاک
بلکه مکروه است **هفتم** حرام است روزه روز عید رمضان و عید
قربان و هم چنین روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم از ذی الحجه از برای کسیکه
در منی باشد و هرگاه نذر کند که در یکی از این ایام روزه بدارد و نذر
و اما هرگاه نذر کند هر پنجشنبه مثلا روزه بدارد و اتفاقا افتد پنجشنبه یکی
از دو عید افطار میکند و قضاء آنرا بجا میآورد و هم چنین است هرگاه در روز
صوم نذر در سفر یا مرض یا حیض عارض شود بدانکه اول زمان امساک
اول طلوع فجر ثانیست و آخر آن که وقت افطار است ذهاب حمره مشرقیه است
لکن واجب است من باب المقدمه که قدری از دو طرف شب را امساک نماید

تا بیفتد بر روزه از زمان حاصل شود و مستحب است از برای صائم تا خبر افطار
تا آنکه نماز مغرب و عشا را بجا آورد پس نوشته میشود در نامه عملش ثواب
نماز روزه دار مگر آنکه کسی منتظر او باشد بجهة افطار و بترسد صائم که آن
مبطل او شود از افطار و خوردن شام یا آنکه مناز عه کند بنفس صائم را
بخوبی که رفع کند خشوع و اقبال را در نماز پس افضل است که افطار کند و بعد
از آن نماز را بجا بیاورد شرط است در صوم بلوغ و عقل و ایمان
پس صحیح نیست روزه طفل و روزه مجنون باشد در تمام روز یا بعض روز
چنین روزه مستحب پیماوش اگرچه در بعض روز باشد هر چند بیشتر روزه شرعیه
باشد بلی صحیح است روزه نائم در شب نیت کرده باشد هر چند بخواب بماند تا شب
دیگر و اما اگر نیت نکرده است او خوابیده است روزه واجب خواه معین و خواه موسع
روزه اش باطل است مگر در روزه رمضان هر گاه نیت آن برای مجموع روز را کرده
باشد پس همان کافی است چنانکه سابقا گذشت و هم چنین صحیح نیست روزه
غیر مؤمن هر چند بحد التسنن باشد و هر گاه مؤمن صائم یا مؤمن صائم مرتد
شود در اثنای روز روزه اش باطل میشود هر چند توبه کند در همان روز
و شرط است در صحت صوم خالی بودن در تمام روز از حیض و نفاس پس هر گاه پاک
لحظه بعد از طلوع فجر پاک شود یا یک لحظه قبل از غروب حیض و نفاس بروز کند
روزه اش باطل است و واجب است بر ایشان قضا و شرط است در صحت روزه واجب
مسافر نبودن بنحوی که از آن گذشت پس صحیح نیست از مسافری که
او نقض نموده است حکم مگر در سه موضع اول روز بدل از هدی دوم روز بدل
بدل از بدنه از کسیکه پیش از غروب آفتاب بیرون آمده باشد

روزه بنذر که مقید باشد بسفر یا بسفر و حضر هر روز دیگر که نذر مطلق کرده
باشد و بصوم بسفر نکرده باشد جایز است که قضای آن در سفر و در روزه
مستحبی در سفر جایز است مانند خوف نکند و مانند اهل حکم روزه او صحیح است
چنانکه شافعی و جماعتی حکم کرده اند و اما در پیش اطبار و صیام مثل قضا و اما
غایب علی ظاهر است و اگر در ذات الشهود مجری نخواهد بود و هم چنین شرط
در صحت روزه آنکه وجب بر حق باطل باشد آن شهود هر چند بحق مطلق باشد
و اما وجوب صوم بنذر در حضر هر چند با وجود شاک حق حق ضرر داشته
واجب است صیام روزه و اگر نذر کرده باشد روزه که در حضر روزه گرفت بعد
از آن هر چند که ضرر داشته روزه از بعد از آن بجا آورد و اگر نذر کرده باشد صوم
و اما چهار شنبه واجب است صوم روزه بنذر هفتم در عبادات معروف است
و اگر کسی ثواب بالله صوم واجب شود صوم رمضان و قضای آن و صوم کفاره
و صوم کفاره و صوم روز
و صوم روز
و علامات زنخود
است پس همینکه خود
رمضان واجب است میشود روزه واجب داشته باشد دو پس
و اگر افطار میکند
روزه بر هر کسی که
و اما بر هر کسی که علم بهم رساند
و اگر کسی که از او شود
حاکم شرع است بثبوت هلال

ان تکلیف بکان
اجنبا و تکلیف چنین
و همچنین کو اشرف نیز
شعر و سان نه عورت
و مشغال نا بسنده
لا از شاهد
یکی هو طلب
ریفتن اول اول بنشیند و اما
قبل هو طلب و اما بنشیند
بر اشغال و اما مشغول
ان اما بنشیند و کلفع نیز
لا بنشیند بکند بکند
جا بنشیند منصل نیست بکند
غیر اینجا نیز کفایت میکند
کافی است هر چیز که
و علی ایاک کنند از غیر
روشنا میان و گوایی و گوایی
حلال و فقد چه از جوان خواه
ان نا بنشیند بعضی ان و خواه
کتاب نا بنشیند مثل زن و خواه
و خواه منفصل نا بنشیند از جنس جیوان
و خواه منفصل مثل سم جیوان
لا فلعه منفصله از آن بلی الحوا
اعتبار ان بکان استنجا است
پیش از این از آب استنجا
نجس کند فلم و نعلین جبل انتهار
نکند نا بنشیند اگر چه از
عالم لزم

هلال ماه امیکه علم بخطا او نداشته باشد پس ان قائم مقام علم است بالنسبه
بحکم مذکور و اعتبار نیست بسایر چیزهائیکه از شهادت عدل واحد و شهادت
زنان و حساب منجمان و شمردن شعبان ناقص و رمضان را تمام و دیدن ماه را
در روز سی ام پیش از زوال و شمردن پنج روز از اول ماه رمضان سال گذشته
و قرار دادن روز ششم را اول ماه مثل اینکه اول رمضان سال گذشته شنبه
بود اول ماه را پنج شنبه قرار دهد و غیر اینها از سایر امارات هر چند موجب
مظنه شود معتبر شود بدانکه هر ماهی که اول و آخرش معلوم نباشد سی روز است
خواه یکماه باشد یا بیشتر مگر انکه بسبب عادت یقین کند بنقصان از آن و هر گاه
که ماه رمضان را بخصوصه ندانند و ماه رمضان بر او مشتبه شود چون بحبوس
و اسیر و شبان نخل و جنها میکند در معرفت آن و مظنون و اما ماه رمضان قرار
میدهد و روزه میگیرد و اگر اشتباه مستمر نماند یا انکه معلوم شود که مظنون
واقع بوده همان روز مجزیست و بر او قضائی نیست بخلاف انکه مشخص شود که مظنون
ماه مظنونیکه روزه گرفته پیش از رمضان بوده و هر گاه بعد از مظنه حاصل شود
اصلا مجزی است هر ماهی را که بخواهد مضان قرار میدهد و غایته مطابقه مینماید بیان
آن سال آینده باین معنی که فصل ما بین را یازده ماه نه کم و نه زیاد قرار دهد
و احوط بلکه اقوی لزوم قضاست بان بلی هر گاه یقین داشته باشد که انماهی که
فصل دوره آن بینه ما فی الذمه و قضا بر رمضان نیست یا اینکه همان رمضان است
او نیست **مسئله دویم** واجبست بر بالغ و عاقل صحیح حاضر یا کسیکه در حکم حاضر است
و خالی از ابتدا از حیض و نفاس و واجب نیست بر صبی و دیوانه مگر پیش از طلوع فجر
عاقل و بالغ شوند و اگر بعد از طلوع باشد یا بعد از رمضان لازم نیست بر

برایشان روزه اگر چند پیش از زوال باشد و مفطری بعمل نیاورده باشد
بخلاف مریض هرگاه تا هوش او برطرف شود پیش از زوال و مفطری بعمل نیاورده
باشد تجدید نیت میکند و روزه رمضان را میگیرد و واجب نیست روزه بر
مسافر قبل از زوال با علم بحکم خدا و مسافر را از زوال و هرگاه مسافر
پیش از زوال وارد بلد خود یا محل اقامه شود و مفطری تناول نکرده باشد
تجدید نیت روزه میکند مثل مریضی که رفع شود مرض او قبل از زوال و حکم
مقیم است کثیر السفر مثل مکاری و عاصی بسفر و کسیکه میرود در محلی
مانده باشد بدانکه قدمت مرد در چهار فرسخ برفتن و برگشتن است در همان روز
باشد آن با اقصاء سیر چنانکه در صلوة گذشت و مسافر در راه اگر از اربع اقطار
میکند اگرچه در روز صلوة مخیر بین قصر و اتمام است بر کسیکه بعد از ظهر
سفر کند واجب است بر او روزه هرچند که نماز او قصر است چنانکه معلوم است
هرگاه بعد از ظهر وارد شود هرچند نماز او تمام است و مدار در دخول و خروج
وصول حد ترخص است و هرگاه در ابتدای سفر پیش از وصول بحد ترخص افطار
کند قضا و کفاره هر دو بر او واجب میشود و جایز است سفر در ماه رمضان
واجب در روزه خاص معین مثل آنکه نذر کند که فردا روزه دیگر ترک نشود
مبحث بیست در شروط قضا است و آن بلوغ و عقل و اسلام است پس هرگاه
پیش از صبح یا مقارن آن بالغ شود روزه بر او واجب است اگرچه جنب باشد
و زمان وسعت از برای طهارت او جنابت هرچند تیمم باشد نداشته باشد
و همچنین است خواه از جانب خدا باشد یا از جانب خودش مثل رسیده
باشد و همچنین واجب نیست قضا بر مغمی علیه خواه پیش از اغماء تیمم کرده
باشد یا نه و چه بداند که در اثنای روز اغماء حاصل میشود یا نه و علاج کند

باید و هم چنین قضا واجب نیست بر کافر که اسلام آورد و در اثنای روز بلکه
واجب نیست روزهٔ امروز هر چند پیش از ظهر باشد و مفطری بعمل نیاورده
باشد بلی اگر پیش از تجدید اسلام آورده روزهٔ امروز لازم است و بر مرتد فطرهٔ
و ملی قضا واجب است و اما مخالفین پس صوم انها و صلوتشان مساویست
چنانکه گذشت و بر غیر جماعت مذکوره از نائم و غافل که در حال نیت کرده باشد
و مست بحلال یا حرام قضا لازم است چنانچه شیخ و شیخه و ذوالعیالش که روا نیست
برایشان افطار در صورتیکه شاق باشد بر انها روزه بگیرند و قضا شوهر
واجب است بر ایشان قضا بلکه صدقه میدهند از هر روزی یک مد تا قضا ان
و هم چنین است در زن حامله که نزدیک باشد وضع حملش و روزه ضرر داشته
باشد برای خودش یا طفلش یا زن شیر دهی باشد که شیر و آبش شود لکن انها اعطا
از مال خود میدهند از مال شوهر و احوط در صورت وجود مرضعه دیگر و
عدم تضرر طفل ترک افطار است بلکه جایز نیست افطار اگر کسی باشد که در حجه
او شیر دهد مبحث چهارم در قضا روزه تعجیل واجب نیست بلکه قضا ان
واجب موسع است و لازم نیست تعجیل در قضا او مرتب نمایند ان را
بر او قضا دو ماه رمضان باشد دور نیست وجوب تقدیم رمضان حاضر
هرگاه وقت تنگ شده و هم چنین در غیر مرتب لازم نیست تا بین قضا رمضان
و سایر روزها دیگر واجب از کفاره و نحو ان بلی جایز نیست روزهٔ مستحبی ان
برای کسی روزهٔ واجبی بر ذمه او هست هر چند ممکن از ادا واجب بجهت عذر
و نحو ان نباشد اگر نذر کند روزهٔ مستحبی را بجهت اطلاق یا ایام مخصوصه
که ممکن باشد از اتیان بروزهٔ واجب پیش از ان بجهت وقت وسعت واجب

انعقاد ندارد در این صورت خالی از قوت نیست و اگر فراموش کرده روزه
واجب بر ذمه او است روزه مستحبی بگیرد و بعد از غروب بخاطرش آید روزه او
صحیح است و در اثنای روز قطع روزه میکند بلی جایز است عدول بواجب هرگاه
قبل از ظهر بخاطرش آید و کسیکه روزه او فوت شده باشد بجهت مرض یا حیض
یا نفاس و در اثنای بمیرد قضاء آن بر ولی واجب نیست و همچنین هرگاه
مسافر شود مرض تا رمضان دیگر قضا بر او واجب نیست ولکن کفاره میدهد
از هر روزی یک مد و احوط جمع است میان قضا و کفاره و غیر از مرض از اعذار
مثل مرض نیست پس مسافری که سفرش طول کشد از رمضان تا رمضان دیگر
واجب است بر او قضا و احوط جمع است میان قضا و کفاره و اگر بعد از رمضان
مرض بر طرف شد و تاخیر کرد چه قضا با تمکن از آن و عزم بر آن تا آنکه فوت
شده پس عذر رو داد قضا لازم است نه کفاره و با عدم عزم بر قضا
مذکوره لازم است **مسئله** واجب بر ولی قضا روزه تمامیت
هرگاه عمدا ترک کرده باشد یا بجهت عذری چون مرض ترک شده باشد و متمکن از
قضای آن شده اهمال کرده باشد و احوط و اقوی بلکه آن است که ولی قضا کند
اگر بسبب سفر ترک از سفر ترک شده مطلقا هرچند متمکن از قضای آن نبوده
و اگر میت ولی نداشته باشد و وصیت نکرده مخیر شد میان قضا هرچند
با اجره از اصل مال باشد و میان صدقه از هر روزی یک مد و احوط آنست که
صدقه و اجره قضا با آن هر روز شرعی داده باشد و هرگاه بر میت روزه دو ماه
پی در پی واجب شده باشد مخیر است ولی میان آنکه هر دو ماه را روزه بگیرد
تا آنکه یکماه را روزه بگیرد و از ماه دیگر از هر روزی یک صدقه از مال

کتاب الخمس والزکوة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین **کتاب الخمس والزکوة** در آن سه مبحث است **مبحث اول** در زکوة مال و در آن چند باب است **باب اول** در شرایط زکوة و آنچه در زکوة بآن تعلق گیرد و در آن دو فصل است **فصل اول** شرط است در وجوب زکوة مال البالغ بودن نصاب و بلوغ و عقل و آزادی و تمکن بودن از تصرف در آن پس واجب نمی‌شود در مالی که مشترک میان دو نفر باشد بیشتر و سهم هر یک از نصاب باشد یا و اگر شک کند در بودن آن بمقدار نصاب اظهر و احوط وجوب مخمس است دهم

جزء

چنین واجب نیست بر مجنون و نه بر طفل حق ولی ایشان و قول بوجوب
زکوة و غلات و گاو و گوسفند و طفل و مجنون لیکن در مال التجارة طفل
سنت است چنانچه در غلات طفل نیز سنت است و اگر شک کند در بلوغ یا عقل
تا عدم ثبوت عقل پیش از ان حکم می شود بعدم ان و هم چنین واجب نیست بر بنده
هر چند قائل شویم بمالک شدن مکاتب و هر گاه آزاد شده چیزی از ان واجب است
بر ان در انچه در ان سهم تحصیل نموده باشد و هم چنین واجب نیست چه در ان
مالک متمکن از تصرف نمودن در ان نباشد در تمام سال در انچه گذشت سال
در ان معتبر است یا در وقت تعلق در زکوة در انچه گذشته سال در ان معتبر
نیست و هم چنین است حکم در غیر انچه شرط است در ان سال هر گاه خلو صلاح
در دست غاصب نشود لیکن احوط عدم ترک است وقت متمکن شود از تصرف
در ان اینها در وقتی است که بسهولت نتوان تصرف نماید هر چند تصرف بعد از ان
مال باشد بشرط انکه انچه باقی مانده بقدر نصاب باشد احوط دادن زکوة است
خصوصا در صورتیکه تخلیص مال بدادن شیء دیگر باشد و مثل ان است هر گاه
قادر بیع ان نباشد مگر بنقصان در ثمن ان و هم چنین واجب نیست در وقف
چه وقف عام باشد و چه وقف خاص و نه در مال مفقود چه حیوان و چه غیر
حیوان و نه در مالی که بقرض داده باشد هر گاه تاخیر از جانب قرض گیرنده
باشد بلکه هر گاه تاخیر از جانب قرض دهنده باشد نیز خواه قصد ان قرار
زکوة دادن باشد یا نه بلکه بعض مسائل باشد و زکوة قرض بر قرض گیرنده
باشد نه قرض دهنده مگر انکه بنیت عاید بدهد از قبل قرض گیرنده و احوط اعطا
اذن اوست و واجب شود زکوة بر کافر و صحیح نیست از او و باید مسلمان شود

از او هر چند عین زکوی موجود باشد **فصل دوم** در آنچه زکوة در
آن واجب میشود و آن نه چیز است طلا و نقره و گوسفند و شتر و گاو و گندم
و جو و مویز و خرما و شرط است در واجب شدن زکوة در اینها بودن هر یک
بمقدار نصاب و نیز شرط است در نقد اول گذشتن سال و محقق میشود
بدخول ماه دوازدهم و وجوب تأدیه مستقر نمیشود و متزلزل است تا
احتمال اقوی و احوط استقرار عدم و تزلزل است و ماه دوازدهم از سال
دویم و اگر در تمام سال نصاب مستقر نماید واجب نمیشود زکوة و شرط است
در اول و دویم آنکه مسکوک بسکه معامله باشد خواه سکه اسلام باشد یا غیر
قدیم باشد یا جدید رایج باشد در معامله یا غیر غلط باشد یا صاف و
شرط است در سیم و چهارم و پنجم آنکه در تمام سال خزینه باشد در علف صحرا
نه معلوفه و مدار هر یک بر صدق اسم است عرفا و اگر در یکماه و دو ماه یا بیشتر
بیرون روند بصحرا مثل اکثر گوسفند عراق و خراسان و آذربایجان از شتا
بودن بیرون میروند و محقق میشود معلوفه نبودن و بخوردن چیزی که حلال
باشد چه ملک مالک باشد یا غیر مالک چه باشد یا بدون هر یک باشد یا
غیر مالک بخواهد یا نه لیکن در غیر اولاد انهاست و اما در اولاد اعتبار مادر
انهاست پس اگر مادر انها معلوفه باشد حال انها حال مادر است و اگر
سائمه باشند هم چنین مدار در سال اولاد در چرا بر انهاست و شرط است
در چهارم و پنجم نیز که کارکن نباشند هر چند سائمه باشند و فرق در کار
کردن نیست میان زراعت کردن و آب کشی و سواری و اجیر کردن و نیز در سیم
آنکه مالک انها را بر عمل داشته باشد یا نه و مدار بر صدق عرفی است و تمام
سال که کارکن نشمند انها را و شرط است در چهارم اخیر آنکه مالک انها را بیش

وقت وجوب مالک شده باشد و عمر زراعت یا غرس یا بستان و جمیع
یا صلح یا هبه یا مهر یا بخواهد پس اگر متصل شود بعد از تعلق وجوب کوه بو
نافل است واجب نمی شود زکوة در غلات و کر بعد از وضع مؤنه و اخراجات
مناخر از زمان تعلق وجوب لکن در اینجا بطن شیعه باسم خراج میگیرند
خصوصا از اراضی غیر اخراجی و همچنین در اخراج مؤنه مقدم بر زمان تعلق
وجوب اشکال است خود عدم وضع است و اعتبار نصاب بعد از اخراج مؤنه
هر چند احوط اعتبار است پیش از اخراج **باب دوم** در نصاب هر باب
از اجناس زکوی و مقداری که باید از هر باب اخراج نمود در آن چند فصل است
فصل اول در آنچه متعلق بغله است از گندم و جو و خرما و مویز و
نصاب در غلات منحصر بیکی است و بیش از رسیدن آن هر چند قلیل باشد
چیزی واجب نیست چنانچه اگر زاید بر نصاب باشد واجب است زکوة در آن
هر چند قلیل باشد و نصاب صد و هشتاد و چهار هزار و دویست و هفتاد و پنج
مثقال صیرفی باشد و آن بمن شاهی جدید هشتاد و اند در اصفهان که شش ده
عباسی باشد صد و چهل و سه من یک چارک و پنجاه و بیست و پنج نار و دو ثلث نیم
مثقال است و مقداری که باید اخراج نماید عشر است در غلات بعد از رسیدن
بنصاب اگر در آب خوردن موقوف بر چرخ و مانند آن نباشد مثل زراعتی که
باب آبش بعمل میاید یا باب نهری که در آن بنشیند و اگر در آب خوردن
احتیاج بچرخ و مانند آن باشد مثل زراعتی که باب چاه بعمل میاید یا باب نهری
که باید از چرخ کشید در آن نصف عشر باید داد و اگر زراعتی در بعض اوقات
از آب هر دو خورد و در بعض اوقات از آب چاه و مانند آن پس اگر هر یک مساوی

دیگر بے آب خورده باشد سه ربع عشر باید بیرون کند و اگر یکی از آن دو بیشتر
باشد تابع آن است و وقت تعلق وجوب زکوة در گندم وجوب صدق اسم است
و ظاهر حصول آن است بر تن دانه و در مویز غوره شده و در خرما بسرشدن است
بعد از دگر بار دن زکوة را در گندم وجوب پاک شدن و در انگور رطب از
مویز شدن و خرما شدن تا غذا من است و تا چیز تا بصفت تر از خشک
شدن مویز و خرما جایز است بدون ضمان و زکوة تعلق بعین مال زکوة
میگیرد هر چند در مال تجارت باشد و جایز نیست تصرف در عین زکوة پیش از
ضمان و اگر تعلق کوفت زکوة بمالی و مالک مرد باید بیرون شود زکوة آن
اصل و اگر زاید بر اصل ترکه باشد حق زکوة مقدم است بر دین و جایز است بیرون
کردن زکوة را از قیمت **فصل دیگر** در نصاب طلا و نقره از برای هر یک
دو نصاب است نصاب اول طلا اول پانزده مثقال صیرفی است و نصاب دویم
سه مثقال و در نصاب اول تا بدان اخراج شود ربع مثقال صیرفی و ثمن آن و در
نصاب دویم عشر مثقال شرعیست نصاب اول نقره دو دویست درهم است و آن
صد و پنجاه مثقال صیرفی است نصاب دویم چهل درهم است و آن یک مثقال صیرفی است
و آن معتبر است بعد از نصاب اول تا بهر جا که برسد درهم چنین است حکم در نصاب
دویم طلا و نقره آن است که چهل یک اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب و لکن
بنا بر این ضابطه بعضی اوقات قلیلی زیاده می شود مادامیکه مال بنصاب
اول هر یک از طلا و نقره نرسد یا در میان دو نصاب باشد و آن اتمام نکرده
باشد چنین و آن نمی باشد و در حکم طلا و نقره است در نصاب و قدری که
باید اخراج شود مال تجارت و منافع مستغلات **فصل پنجم** در نصاب

از برای آن دوازده نصاب است اول تا پنج هر یک پنج شتر است و در هر نصابی گوسفند
باید بدهد و نصاب ششم بیست و شش است و در آن واجب است که شتری داده
شود که داخل در سال دویم شده باشد نصاب هفتم سی و شش است و در آن واجب است
که داده شود شتری که داخل در سال سیم شده باشد هشتم چهل و شش است و در آن واجب است
داده شود شتری که داخل در سال چهارم شده باشد و نصاب نهم شصت و یک است
و در آن باید داده شود شتری که چهار سال او تمام کرده باشد و داخل در پنج شده
باشد و نصاب دهم هفتاد و شش است و در آن دو شتر باید داده شود که هر یک پنج
داخل سال سیم شده باشد و نصاب یازدهم نود و یک است و در آن دو شتر باید
داده شود که هر یک داخل سال چهارم شده باشد و نصاب دوازدهم صد و بیست و یک
است پس در هر پنجاه شتر یک شتر باید داده شود یک شتر که تمام کرده باشد سال
دویم را و داخل در سال سیم شده باشد آنچه پیش از نصاب اول باقی در میان باقی
مانده باشد در آن چیزی نیست و در آنچه گفته شد که در شتر باید داده شود باید
ماده باشد و در نصاب چهارم در نصاب گاو و گوسفند است و در نصاب
اول سی و دویم چهل و بعد از چهل مخیر است در اختیار کردن چهل و سی هر گاه اعتبار
هر دو ممکن باشد مثل صد و بیست و اگر ممکن نباشد مخیر است میان اعتبار آنچه
فرو گفتن در آن بیشتر است و در هر یک سی و یک یک گاو یک ساله باید بدهد چه
باشد چه ماده و در هر یک چهل گاو ماده که داخل در سال سیم شده باشد و در گوسفند
پنج نصاب است اول چهل و در آن یک گوسفند باید بدهد پنجم چهار صد است
و در آن و بیشتر از آن هر صد گوسفند یک گوسفند باید بدهد و گوسفند را که
گرفتار کرده باشند بجهت خراج و فوجی را که از برای تشبیه بماده نگاه داشته

باشند داخل در مصارف است و گوسفندی را که در مصرف زکوة میدهند اگر باشد
داخل در سائمه شده باشد و اگر گوسفند باشد سال را تمام کرده باشد گوسفند
و بز پیدا شود عیب دار و از زکوة مجزی نیست هر چند سنی که واجب است حاضر
آن باشد مگر آنکه همچنین باشد **باب سیم** در مصارف زکوة و شرط آن و
کیفیت دادن زکوة بآن چند فصل است **اول** در مستحقین زکوة و ایشان هشت
صنفند اول فقرا و مساکین در قسم اسوم حالا میباشد از اول و ضابطه که بآن توان
زکوة داد بایشان آنست که مالک مؤنه سال خود و عیال خود نباشد نه بالفعل و
نه بالقوة از منافع مالی که قرار داده شده باشد از سرمایه از برای خود یا شما مستغنی
باکسب لایق بحال شخص یا مالی که قرار داده باشد از برای اخراجات که بآن معیشت
خود کند راند پس صاحب امکانی که از کسب لایق بحال ایشان قادر بر تحصیل مؤنه
سال خود باشند از آن بدون عسر و حرج فقیر و مسکین نیست و اگر اکتساب منافی
با واجبی مثل تحصیل اجتهاد و مقدمات آن باشد فقیر است و اگر کسی خانه و کنیز و
غلام و حیوان سواری داشته که حاجت بآن باشد و لایق او باشد منع از گرفتن زکوة
نمیکند بلکه ظاهر آنست که هر چه محتاج الیه باشد از برای شخص از اسباب و ظروف و
فروش کتب علمی و غیر آنها منافی فقر نیست و همچنین اگر شخصی سرمایه داشته باشد
و بآن معامله نماید و نفع آن کفایت از آنکند و اگر کسی ادعای فقر بکند یا کذب او
معلوم باشد عمل بمقتضای آن نماید و اگر حال او مجهول باشد مسموع است قول او
چه قوی باشد چه ضعیف چه ممکن باشد تحصیل علم چه نباشد هر چند پیش مسلمانان
داشته باشد و حال ادعای تلف آن نماید لکن در اخیر بلکه با امکان مظاهر احوط است
بینه است و احوط از آن در اخیر علاوه نمودن قسم است **سیم** کسانیکه تعیین شده

از جانب امام ع با مجتهدان برای گرفتن زکوة از مردم و جمع ضبط و محاسبه
کتاب عمل نمودن و بخوان هر چند غنی باشد **چهارم** جماعتی از کفار که تالیف
کرده شود قلوب ایشان از برای جهاد و ظاهر بقاء این سهم است در حضور امام
و در عصر غیبت محل خلاف است **پنجم** غلامیکه در نزد آقای خود در تحت شدت
و مشقت و آزار باشد آنرا از مال زکوة میتوان خرید و آزاد نمود اگر باقی نشوند
گردن مستحقین زکوة و هم سیدن در آن خلاص بنده که مکاتب شده باشد و دادن تمام
وجه مکاتبت یا بعض آن عاجز باشد وجه آنرا از مال زکوة میتوان داد و فرق
نیست در این قسم مقارن ثمن است نه وقت خواندن صیغه عتق و معتبر است سند
یا بحصول عتق و عتق بدون صیغه واقع نمیشود **ششم** کسانیکه قرض دارند
باشند و عاجز از دادن آن باشند هر چند جهت از برای مؤنه سال داشته باشند
که اگر آنرا صرف نمایند عاجز از مؤنه سال شوند و احوط تقدیم دین است
و دادن بعد از آن بایشان از سهم فقرا هر چند اقرب آنست که پیش از دادن
از سهم فقرا نیز بایشان میتوان داد بشرط آنکه آن وجه را در معصیت صرف
نکرده باشند **هفتم** سبیل خیر است مثل پل ساختن و مسجد بنا نمودن
و مدرسه ساختن از برای مشغول شدن علوم طلبه دین و تعمیر کردن هر یک از
آنها و اعانت نمودن حجاج و زوار و بشرط عاجز بودن از آن هر چند فقیر نباشد
و غنی باشند در غیر این جهت **فصل ۲** اشخاصیکه غنی باشند در ولایت خود
و بغربت افتاده باشند زکوة بایشان میتوان داد بشرطیکه سفر ایشان معصیت
نباشد که از روی فرض بگیرند قدرت نداشته که چیزی بگیرد و ولایت داشته باشد بقرض
اق ل شرط است در جمیع مصارف مگر صنف چهارم مطلق و صنف هفتم فی الجمله

که در اثنا عشر باشد هم که هرچند بر تقدیم علم وجود ایشان مستضعف از اهل
خلاف و غیر ایشان یافت شود بلکه احوط آن است که عادل شوند هرچند بصیرت
آن اهل خلاف و غیر ایشان یافت شود بلکه احوط آن است که عادم اعتبار آن
و این در غیر صنف سیم است و اما در ایشان عدالت معتبر است چنانچه شرط بودن
عدالت در صنف چهارم بر تقدیر شرط بودن عدالت در زکوة گیرنده نیز بر آنکه
و اطفال شیعه را زکوة بدهند اگرچه پدران ایشان از ناصبی و فاسق باشند و نیز شرط است
در گیرنده زکوة آنکه هاشمی نباشد مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی باشد یا آنکه
خمس کفایت ایشان را کفایت نکند و بر این تقدیر جایز است که فقیر بقدر کفایت لکن احوط
اجتناب از فقیر قادر ضرور است و شرط است بنابر واجب النفقه دهنده زکوة نباشد مثل پدر
و اولاد و زن و کنیز و غلام و جایز است که زکوة خود را بشوهر خود بدهد و شوهر
بمصرف او برساند **فصل سیم** بدانکه متوجه بیرون کردن زکوة می‌شود مالک یا
وکیل یا وصی او یا امام یا عامل چه از قبل امام باشد چه از قبل مجتهد عادل در
عصر غیبت خصوصاً در اموال ظاهر مثل غلات و انعام ثلاثه و شرط است در زکوة
نیت قربت مثل سایر عبادات و واجب نیست قصد تعیین زکوة و نه نوع مثل زکوة
فطرت و نه واجب و نه سنت و سنت مگر در وقتی که تعیین مکلف بر وقت
ایشان داشته باشد و واجب نیست قسمت نمودن زکوة در اصناف هشت گانه
بلکه بیکنفر از صنفی بدهد مجزی است و واجب است در زکوة نقدین بلکه غیر آن
بنابر احوط بیکنفر کمتر از آنچه از نصاب اول از طلا یا نقره باید بیرون دهد آن سه ربع
مثقال صیرفی است در طلا و دو مثقال و نیم یک من مثقال است در نقره چنانچه
گذشت و اگر مقداری که باید اخراج شود کمتر از مقدار زکوة باشد مراعات آن

واجب نیست لیکن احوط در صورت تمکن اعانت باینکه باقی نگذارد تمکن از برای
صرف اعلی تحدید نمیباشد افضل آن است که زکوة را در بلد مال صرف نمایند
بلکه احوط عدم نقل است مگر در صورتیکه در آن بلد مستحق نباشد و بر آن تقدیر جایز است
بلکه جایز میشود نقل ببلد دیگر در آن مستحق باشد اگر میسر نباشد در آن بلد رسانیدن
بمصارف آن و اگر نقل ببلد دیگر خواهند نمایند با ضمان جایز است و اگر نقل نمودن
در اینجا باهل استحقاق رسانیدن مجزیست هر چند نقل را حرام دانسته اگر در راه تلف
شود بر تقدیر وجود مستحق در بلد ضامن است و جایز نیست تاخیر رسانیدن آن بازنا
آن از وقت وجوب مگر در حال عذر مثل انتظار مستحق یا غایب بودن مال یا عدم
تمکن از تصرف در آن هر چند غایب نباشد یا خوف ضرر یا غیر آن و اگر تاخیر کند رسانیدن
آن تا وجود مستحق ضامن است و اجزاء کافی در آن با مالک است **بحث دوم** در زکوة فطره
و در آن دو فصل است **فصل اول** واجب است زکوة فطره بشرط بلوغ و عقل و عدم
اغما و آزاد بودن و غنی بودن و اخیر شرط وجوبست نه صحت بخلاف غیر آن از سایر شروط
که شرط وجوب و صحت است چنانچه اسلام شرط صحت است نه وجوب و غنی بودن در مستحق میشود
بمالک بودن اخراجات سال خود و عیال خود هر چند بالفعل مالک نشد بانکه صنعتی
داشته باشد که بتدریج اخراجات سال از آن بعمل میآید و معتبر است مالک بودن مقدار
زکوة فطره را لک باشد زیاده از قوت یکشبانه روز خود ترک نکند هر چند قوت
آن امشب و هم چنین هر گاه قادر بر مقدار زکوة زیاده از یکنفر نباشد در صورتیکه بیشتر زکوة
بیشتر نداشته باشد باین نحو که از برای خود بدهد اول بعض از عیال خود و هر یک از ایشان
بدیگری و اخیر از همه میتواند بیکی از ایشان بدهد تا بغیر ایشان و آن منافات ندارد
و فقیر است که عیال خود تمام مکلف باشند هر گاه کافر از لام اعتبار کنند در شب عید زکوة

از او ساقط است و هرگاه پیش از دخول شب عید باشد واجب است دادن و همچنین
حکم طفل هرگاه بالغ شود یا دیوانه زایل شود یا فقیر غنی شود یا مملوک آزاد شود
یا مولودی از برای او متولد شود و معتبر است در آن نیت و کفایت میکند در آن فرض
و تعیین اگر معین باشد و علاوه نمودن وجوب احوط است **فصل دوم** واجب است
دادن زکوة از برای عیال خود هرگاه عیال او باشد باختیار او و نه باکراه چه واجب النفقه
او باشد چه نباشد بالغ باشد یا غیر بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان باشد یا کافر و هم
چنین مهمان و کفایت میکند حصول آن در جزئی از ماه مبارک که هلال شوال ظاهر
شود و صدق اسم مهمان بر او بکند هر چند هنوز غذای او را نخورده باشد و احتیاط
آن است که مهمان را نیز بدهد مگر در صورتیکه صدق عیال او حاصل شود که احتیاط
ندارد و لزوم زکوة مهمان وقتی است که رسم غصب داخل بر صاحب خانه نشود و الا واجب نیست
بر صاحب خانه زکوة او بلکه بر خودش واجب است و اگر مهمان کننده فقیر باشد قادر
بر دادن زکوة مهمان نداشته باشد هر چند بقرض کردن باشد واجب است بر مهمان زکوة
خود را بدهد اگر غنی باشد چنانچه اگر نتواند مهمان کننده بقرض و مثل آن دادن و بدهد
ساقط میشود از مهمان بلکه اگر نداند ظاهرا نیز سقوط وجوب از آن و اگر کسی مالک
بنده شود یا فرزندی از برای او متولد شود پیش از غروب آفتاب از روز آخر
رمضان هر چند بقدر کمی باشد واجب است بر آن زکوة ایشان و اگر بعد از غروب
آفتاب باشد هر چند بقدر کمی و پیش از نماز عید سنت است دادن زکوة آنرا اگر بعد از
گذشتن نماز عید است ساقط است زکوة و هر کسی که زکوة فطره او بر دیگری واجب است
زکوة از ذمه او ساقط نشود هر چند غنی باشد لکن احوط در مهمان غنی آنست که خود
بدهد چنانکه گذشت و زنیکه چند زن دارد باشد شوهر او فقیر باشد و خرج زنها بر شوهر

بمشقت متوجه باشد احوط آنست که زن زکوة خود را بدهد هر چند مقوط
هر دو قولست مگر در صورتیکه شوهر بتواند زکوة او را داد هر چند بقرض و
مثل آن باشد که بر این تقدیم واجب است بردن زکوة خود را بدهد چنانچه
اگر خرج او با خودش باشد واجب است زکوة خود را بدهد و اگر خرج او با غیر
شوهر شد زکوة با منفق است و همچنین است حکم غیر زن از آنها که واجب النفقه
شخصی میباشند از قبیل پسر و پدر و هرگاه خرج آنها با خود ایشان باشد یا عیال
غیر آنکسی باشند که نفقه ایشان بر آن واجب است و اما غلام هرگاه عیال مولی باشد
و نه عیال غیر مولی احوط لزوم اخراج است بر مولی هر چند در وجوب اشکال است
و اگر عیال دیگری باشد بر او واجب است و فرقی نیست در تعلق وجوب زکوة عیال
میان غایب بودن از ایشان و حاضر بودن در نزد ایشان **زکوة** در جنس
زکوة فطر و غلات وقت بیرون کردن و مصرف آن و در آن دو فصل است **فصل**
اول جنس آن منحصر است در نه غالب انسان است و احوط اقتصار است بر غلات
اربع از گندم و جو و خرما و مویز و افضل بیرون کردن زکوة است از خرما و مویز در
قوة غالب بلد و بعضی فضیلت را مرتب دانسته اند بهمین ترتیب مراعاة آن جوب است
و اگر از برای فقیر چیزی از این اجناس انفع باشد سزاوار است اختیار آن و اگر زکوة را
از جنسی داد و بعد از آن معلوم شد نقصان آن واجب است تمام کردن از آن
همان جنس و کفایت نمیکند قیمت دادن بلکه ارجح است اگر انفع باشد از برای فقیر
چه فاقد قوت غالب باشد زکوة بدهد چه نباشد و اولی آنست که قیمت را از نقد
بدهند هر چند فرق در میان طلا و نقره بلکه پول سیاه نیز نیست و معتبر در قیمت
وقت بیرون کردن است نه وقت واجب شدن و بلد دادن زکوة است نه ولایتی که

وطن است وجایز است از برای کسی که باید از چند نفر زکوة بدهد هر یکی را ان
جنسی بدهد و در قیمت رجوع بنرخ بازار است و قدری که باید داده شود از برای
هر نفری یک صاع است از جمیع اجناس و مقدار صاع ششصد و چهارده مثقال صیرفی
است و این بتعیین بوزن شاه حدید است الا بیست و نیم مثقال صیرفی و سریع از است

فصل دوم واجب شود زکوة فطره بغروب کردن آفتاب در روز آخر رمضان و واجب
جدا کردن زکوة است در شب احوط و افضل پس انداختن زکوة است پیش از نماز
کردن عید چه اول وقت نماز کند چه آخر وقت زکوة فطر است و اگر پس انداخت بدون
جدا نمودن احوط آنستکه بدهد بقصد قربة و قصد کند که اگر وقت باقی است ادا
و اگر قضا باید داد و اگر قربة قصد نباشد و اگر تعیین مقدار زکوة کسی نماید باینکه
جدا کند از مال خود واجبست بر سایل چه وقت زکوة بگذرد و چه نگذرد و اگر
ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب عدم دسترسی منتظر فقیر باشد تا خیر ضرر ندارد و جایز است
جدا کردن زکوة است در شب احوط و افضل پس انداختن زکوة است پیش از نماز
کردن عید چه اول وقت نماز کند چه آخر وقت و همان آخر وقت زکوة فطر است
و اگر پس انداخت بدون جدا نمودن احوط آنستکه بدهد بقصد قربة و قصد کند
که اگر وقت باقی است ادا و اگر قضا باید داد قضا و اگر قربة قصد نباشد و اگر تعیین
مقدار زکوة کسی نماید چه مستحق باقی شود چه نشود و مصرف زکوة فطره مصرف
زکوة مال است و اولی آنستکه آنرا در غیر مصرف فقرا صرف ننمایند و جایز نیست
که بهر فقیری کمتر از زکوة یک نفر بدهند مگر در صورتی که جمع شوند فقرا بیشتر
که نفری یک فطره برسد جایز است کمتر دادن و جایز است که بیک فقیر
بدهند که غنی شود و اولی آنستکه اگر کسی اقارب فقیر داشته باشد بایشان بدهد

[illegible]

[illegible] بر عوام و بر اهل علم و فضل و بعد از ایشان بر غیر ایشان [illegible]

[illegible] در جواز دادن زکات بر اهل ولا و مؤمنین و شرط جواز [illegible]

[illegible] دیگر نیز مگر آنکه [illegible] باشد و واجب النفقه

[illegible] دیگر نیز که در زکوة مال کفایت ولیکن [illegible]

[illegible] اگر بدان بیشتر است و اول استنکار و عمر بودن [illegible]

[illegible] قوی که مأمون باشند هر چند اگر خود باربار [illegible]

[illegible] در حق اند و در آن دو باب است باب اول [illegible]

[illegible] دیگر هفت چیز از زکوة مال است که از کفار حربی [illegible]

[illegible] عسکر جمع نموده باشند [illegible] از جمله مغلوبات باشد [illegible]

[illegible] از امام و همچنین در اموال کفار حربی [illegible]

[illegible] واجب است بیرون کردن خمس [illegible]

[illegible] در حکم منافع مکاسب است [illegible] معادن است بعضی گفته [illegible]

[illegible] وکیل [illegible] و [illegible] اهل [illegible] هر چند [illegible]

[illegible] مکاسب خمس [illegible] در [illegible] مال که در زمین

[illegible] باشد بجز زر و [illegible] باشد [illegible] بجز مجرد [illegible]

[illegible] کفار حربی باشد [illegible] در زمین [illegible] باشد [illegible] و [illegible] اهل [illegible]

[illegible] است از [illegible] یافت شده است در زمین موت یا در خرابه

که مالک ندارد [illegible] زمینی که [illegible] دارد [illegible] است خمس و باقی [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] صورت [illegible] که مالک

زمین [illegible] باشد پس اگر [illegible] که مالک آن زمین [illegible]

احد از ایشان [illegible] باشد [illegible] خمس [illegible] از باب خمس

واگر علم ندارد بحال صاحبان اینها بفقر رجوع نماید بنزدیک تر از مسالک
زمین پس اگر ادعای ملکیت نماید باو بدهند بدون مطالبه بینه و اماره چه متعلقه
باشد مدعی چه واحد و اگر انکار نماید بمسالک سابق رجوع نماید و اگر ادعای ملکیت
نماید حکم آن نیز حکم سابق است و همچنین است حکم در سایر مسالک چهارم چیزهائی
که از دریا فرو رفته بیاورند مثل مرجان و مروارید و اما آنچه بدون فرو رفتن بیرون
بیاورند داخل در منافع مکاسب است و غیر آنکه بفرو رفتن در آب تحصیل شود حکم آن حکم
سایر چیزهائی است که بفرو رفتن تحصیل شود و اگر از دریا آب کم شود خمس در آن
بدون اعتبار نصاب پنجم منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب و دریافت
آنچه بدارائی نموده از برای سال خود اگر و غیر آن و در باقی منافع زراعت و کسب
هر چند کم باشد مثل صید کردن و هیمه جوشن کندن یا آوردن یا فرو رفتن و مهقای
کردن و اجیر شدن حتی بعیادات و تعلیم اطفال و علف چیدن از صحرا و گوزنکین و صل
کوچ جمع نمودن و عملکی و قاصدی نمودن و جعالیه و عملکی کردن اما مثل میراث
و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع و حق زکوة و صدقه فرمنده و هر چیز یکه بجهت
یا وصیت منتقل شود و نماء وقف و صید یکه بیاخود بیاید در خانه و زحمت
بدهد در هیچ یک خمس نیست ولیکن واجب است در نماء آنها و در نماء مسالکیکه
خمس از آنها داده باشند علی الاحوط و همچنین در محض زیادتی قیمت بازار بلکه زیادتی
در عین بلکه در ربح زیاد حاصل شود بدون قصد اکتساب مثل آنکه املاکی را خریده
مقصود او زراعت بوده نزد فروش آنها یا اصلا منفعت و آنها در نظر نداشته و بهم رسیده
یا مالی بارث بکسی منتقل شود و بدون اطلاع او زیادتی بهم رسانیده یا منفعتی بر آن
مرتب شد خمس واجب نیست و هرگاه چیزی از اجناس زکوی را بخمس گرفت و بقدر نصاب

بلکه
بالانکه
تمام آنها را بشویند و صفو
آنها را با طرف چپ بزنند
پدر درهم بلکه از اعضا بجز
فتم که شستن عمامه گفته
میکند و ریختن آب بگفته
بدن هیچ یک فرق ندارد
بلکه کفایت میکند فرق بردن سر
که زاد دار بعد از آن طرف راست
بعد طرف چپ را فرق بقصد
شستن کفایت میکند سر دفعه فرق
شستن بتمام بدن بقصد اگر اول
از برای سر و دوم از برای طرف راست
سیم از برای طرف چپ باشد بلکه
در وضو از نماسی نیز باین قسم جایز
است یا بمعنی که اول تمام وجه و بعد
را بیکدفعه و غسل دهد و یا بقصد
شستن روی و بعد تمام را فرو برد
بقصد شستن سر چپ بعد
اگر عضو دارای باشد و در همان
او را حرکت دهد بقصد شستن از
برای غسل زیبی کفایت میکند
بیرون آوردن انفصور از آن فرق
بردن در آن لازم نیست اگر چه
در عدم جمع تدریج از روش معروف
و طریقه متعارف نباشد و قسم دویم
غسل از نماسی است که بجز آب
زیبی و اینکه اشاره است از نشستن
تمام بدن بفرو بردن در آب بلکه
بحسب عرف یعنی در عرف
بگویند

نصاب بود در آنچه گذشت واجب میشود بر او دیگر ششم زمین زراعتی است که
آنرا از مسلمان بخرد و اگر بعد از آن نماید خمس ندارد و خمس تعلق بعین میگیرد
و تسلط اندازد بنهار از زمین نیست و نه اجبار بر صنعت دادن و فرق در این معنی
در سایر اقسام خمس نیست بلکه ظاهر این است که مالک میتواند اخراج قیمت در جمیع
نماید خصوصا مرکبات متعلق خمس غیر نقدین و مثل آن یا بعض از آنها میشود هفتم
مال حلالی است که مخلوط بمال حرام شده باشد مثل درهم درهم شرط است در هفتم اول آنکه
مال غصبی نباشد از مسلمانان یا از معاهد و در دویم بیرون کردن آنچه خرج شده باشد
از برای تحصیل معدن مثل خرج کندن و گداختن و امثال اینها و اگر چیزی از معادن را
تحصیل نمود و بقصد اکتساب بآن نداشت و قیمت آن زیاد شد در آن زیادتی خمس نیست
و در سیم بیرون نمودن آنچه خرج کرده باشد در بیرون آوردن در میدان بمقدار
نصاب و آن نصاب نقدین است در نقدین و در غیر نقدین مجرد است در اعتبار نصاب
هر یک از نقدین و هر چه بعد از نصاب باشد در آن واجب است خمس و در چهارم نیز
نصاب و وضع مؤنه شرط است و نصاب آن سه ربع مثقال صیرفی است و مؤنه
هر چند بدون آن نیز خمس تعلق میگیرد لکن داخل در منافع مکاسب است و در پنجم
آنکه از خرج سال خود و عیال خود زیاده آمده باشد و در خرج معتبر است در سبب
عیال شخص پس اگر زیادتی نماید محسوب بر او میشود و اگر تملک بکرد بر خود و زیادتی
وضع میشود هر چند احوط عدم وضع است و داخل میشود در اخراجات سال قیمت کنیز
و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و رخت خواب آنچه شخص حاجت
بآن داشته باشد و معتبر است در جمیع لایق بحال شخص باشد و در اخراجات سال بدانکه
انفاق داده و از جمله اخراجات است صدقات و خیرات و هدایا و اخراجات نکاح

وصیانت واسقاط طاعات از رفتار ان و حج مستحب و در انتها مبنا روی ابانت بحال
شخص شرط نیست مگر در اخراجات سفر و از انجمله استا بخر ظالم صبکیر بقهر و غلبه
وخسران تجارت و زراعت در انسال خصوصا خسران در بیت تجارت و زراعت و احوط
اقتصار بر اخیر است بلکه خالی از قوة نیست و از جمله موضع است تمام نمودن سرمایه ان
برای معیشت اگر حاجت بان داشته باشد در انسال بنحو یکه ترک ان موجب حرج شود
نباشد والا محل تامل استا احوط اخراج حج است و هم چنین از موضع است انچه بر او لازم
شود مبلغ رشوه ان و کفارات و اخراج حج واجب اگر در ان سال بانام رسد داخل موضع
انسال است و اگر در انسال معذور شود از وقت محسوب نمیشود چنانچه اگر تاخیر نماید
بعصیان او محسوب است و هم چنین خسران در انسال از موضع است و هم چنین از سال
سابق اگر قدرت بر اداء ان حاصل نشود مگر در این سال و اگر در سال سابق قادر بود
در دادن و تاخیر نمود تا این سال محل تامل است هر چند وجه از دست بیرون رفته
باشد و احوط انستکه محسوب ننماید و مثل ان است حکم حجی که سابق بر این سال بر ذمه
تعلق گرفته باشد و مستقر شده باشد و تاخیر نموده باشد هر چند بعد و جهی که باید
صرف اخراجات و نتواند بگذرد از غیر منافع مکاسب و مزارع مثل مال ارث و نحو ان
یا با اخراجات را وضع نماید از غیر منافع در اینجا سال مزبور کامل است و کفایت
کند در داخل شدن در ماه دوازدهم چنانچه معتبر در ابتدا سال شروع در کسب
و معتبر نیست در وجوب حج این قسم نصاب و مرا انقضا سال لیکن جایز است تاخیر تا
تاخیر سال بلکه احوط است بخلاف سایر اقسام که وجوب در انها فوری نیست و تاخیر تا
سال بلکه احوط است جایز نیست و در هفتم معتبر است مجهول قدر حرام و مالک ان
واما اگر مالک و قدر ان هر دو معلوم باشد باید رد شود بمالک و اگر مالک و انقدر

ومقدار آن را بدانند و بعد از آن مالک باید صدقه نماید آن را از برای مالک چه مقدار
خمس باشد یا کمتر یا بیشتر و چه بسا آن را بدهد یا بعوام و حاجت باذن تبعیض
بدون اذن او نیست لیکن احتیاط خوبست در استبدادن بجهد و هم تخصیص آن بفقرا
سادات و اگر بداند مالک و نداند مقدار واجبست دادن را بدون این قید لازم
میباید صلح اجیار از مالک و مدیون هر دو عالم بمقدار نباشند و مدیون نادر
خود منکر در باب دوم در کیفیت قسمت و مصرف خمس و آن بشش قسم منقسم میشود
سه سهم آن از امام و آن در این عصر متعلق بحضرت صاحب الامر است و سه سهم
دیگر از ایتام و مساکین و ابن سبیل است **فصل دوم** در مصرف خمس بدهند
در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او مگر آنچه در زمین بدهند از غنیمت
که از مسلم خریده باشد و باقی احکام نیز بحو یکدیگر در زکوة گذشت
منعقد نباشد در زمان او خمس از سهم امام و غیر امام و در سهم امام از غیر امام
معتبر نیست و اگر خمس را تعیین نموده بود بغیر آن و شرط است در سادات غیر از امام بکر
اثنی عشری باشند و اما عدالت شرط نیست و همچنین شرط است که از اولاد هاشم
که جد پیغمبر است باشند و بر آن از اولاد علی بن ابی طالب نباشند و کفایت نمیکند
اولاد بر دو هاشم بودن و این معتبر است از جانب پدر نه از طرف مادر نه از اشتباه
دخا و ولد شبهه را خمس میتوان داد و شرط است که یتیم فقیر در ابن سبیل در بلد بکر
خمس میگیرند در غیر آن بلد هم چنانکه در زکوة گذشت و در قسمت سهم غیر امام
واجب نیست لکن احوط است و جایز نیست داده از موضع سال بفقرا سادات و ایتام
ایشان را و چنانچه جایز نیست بابن سبیل از ایشان را بدون حاجت دادن و معتبر
در سال فقیر از وقت دادن خمس است در فرق نیست در وجوب خمس در میان خالد

حال حضور امام و غیبت و ضرر رسانیدن سهم امام و غیره در این است و بیان
مالک سهم غیر امام باز باب آن و اقسام سهم امام اختیار آن با مجتهد عادل است و
آن قسم از اجناس سازان است و اگر ممکن نباشد ساختن مجتهد عادل و نه حفظ
نمودن تا آنکه خبر او برسد جایز است که خود با عدول مومنین آن باب مذکور
تسادات بدهند **خاتمه** در بیان سایر صدقات است واجب نیست صدقه
کردن غیر آنچه که ذکر شد مگر آنکه بیند و یا بین یا عهد یا کفاره بر کسی واجب شود
و حکم آنها بعد از این مذکور میشود ولکن سنت مؤکد است تصدق کردن بعد
طاقت و گنجایش حال شخص در چیزی که شرط بلوغ و عقل و جواز تصرف در مال و نیز
فرض و ایجاب و قبول هر چند فعلی باشد و قبض بآن مالک و شرط نیست در گیرنده
تصدق فقیر و جایز نیست پس گرفتن صدقه افضل در آن مخفی دادن است مگر آنکه
متهم شده باشد در میان مردم بترک مواسات یا آنکه قصد او اظهار متابعت نمودن
مردم باشد او را و اما تصدق واجب افضل مخفی نداشتن است و سنت است ابتدا بچیزی
دادن از سؤال و مخفی شدن از فقیر مجالی یا ظاهر و سنت است بسیار تصدق نمودن در وقت
حاجت و در ماه رمضان و بر اقارب خود خصوصا ایتام ایشان و بر بنی هاشم خصوصا
علویین از ایشان و سنت است تصدق نمودن در اول روز و اول شب و روز جمعه و ماه
رمضان و بدست خود دادن خصوصا از برای مریض و امر نمودن مریض بلکه غیر مریض
نیز بفقیر را که دعا کند از برای او و سنت است بذل نمودن چیزی را که نزد او محبوب باشد
و اختیار نمودن از برای تصدق کردن بر گزیده اموال را و مساعدت نمودن بر رسیدن
تصدق بفقیر و سنت است تقبیل نمودن چیزی را که تصدق نمود دادن بفقیر و مکروه است
رد نمودن سایل و جایز است با اهل ذمه بلکه راجح است خصوصا هرگاه خویش شخص و هم

وهم چنین است حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام و جایز نیست زکوة گرفتن بر بنی هاشم
مگر در حال ضرورت مگر زکوة که از بنی هاشم باشند در حد صدقات واجبه غیر زکوة
از منذور او و کفارات و نحو آنها و احوط نگرفتن است بلکه ندادن است بر ایشان محل
اشکال است و اما صدقه مستحبه جایز است گرفتن و دادن بایشان بی اشکال

تتمه سؤال و جواب در مسح حاجب

تیمم رجل و غسل چنانچه در وضو نیز همین حکم است اول پاک بودن
بدن پیش از شستن آن بلی سر کردن اگر پاک باشد موقوف نیست بپاک بودن
سایر اجزاء بدن و هم چنین شستن جانب راست اگر پاک باشد موقوف نیست بر پاک
بودن سر کردن بر طهارة یا بر پاک بودن جانب چپ و هم چنین شستن جانب چپ
موقوف نیست بر پاک ماندن سر جانب راست لکن بهتر اینست که قبل از غسل تمام
بدن پاک باشد دوم آنکه ما بقی از شستن مثل جوف سر و بخوان نداشته باشد
چنانچه در وضو گذشت و احکام جبیره و لثه تفصیلی که در وضو گذشت در غسل
نیز جاریست و احکام هر دو یکی است حتی در مسئله شک در جزء مابق بعد از دخول
در جزء لاحق پس در غسل نیز مثل وضو لازم است التفات بشک نماید و اعاده جزء
مشکوک نماید تا بغایتی که بعد از اعضا چنانچه گذشت چه از محل غسل حرکت کرده
باشد یا نه پس اگر بعد از شروع در شستن طرف راست شک در شستن سر نماید لازم است
که اعاده نماید بنا بر اقوی و سر را شسته شروع بشستن جانب راست نماید هم
چنین بعد از شروع بشستن دو طرف چپ اگر شک کند در شستن طرف راست باید
کردن لازم است اعاده مشکوک مع ما بعد اما بعد از اعضا اگر بعد از تمام شدن
غسل شک کند در عضوی از اعضا غسل التفات نکند بشک اگرچه از مکان

بلکه جایز است بقصد هر عضوی از اعضا ثلثه تمام اعضا را کلا را با فرو بردن چنانچه
در وضو و ارتماسی نیز باین قسم جایز است چنانچه در سابق ذکر شد اگرچه احوط طریق
متعارف است پس بعضی در غسل باین نحو که بعضی از اعضا را با ارتماس بشویند و بعضی را
بنحو ترتیب بشویند مثل اینکه اول سر و گردن را بشویند و بعد سایر اعضا را بیک دفعه
همه را بنیت ابرا ببرد بقصد غسل ایا جایز است چنین غسل با ترتیب جایز نیست بلکه
غسل با اقل است پس غسل جنابت و حیض و نفاس میتواند پیش از وقت بعمل آورد یا
حج بل میتواند بقصد فریضه و رفع حدث پس غسل ارتماسی تدریجی الحصول است باین
معنی که اول بعضی از بدن است باب و آخر آن بعضی آخر جزء از بدن است باب بالی
الحصول است باینکه محقق آن بر بعضی آخر جزء از بدن است باب و آیا واجب است داشتن این
معنی که غسل ارتماسی تدریجی الحصول است یا آن الحصول یا مرتب مسئله محل خلاف است
لکن اشهر این است که تدریجی الحصول است اگر با ایجاد آن شرط است احاطه آب بجمیع بدن
پس اگر ارتماس نماید بنحویکه اول پایش آب برسد قبل از احاطه نمودن و بعضی
آب بیشتر پایش خارج آب شود در صحت آن اشکال است و در نیست که بلکه باشد و هم
چنین اگر در نهری که نه آن کل باشد ابتدا پایش قبل از سرش باب برسد و در کل
فرو رود بعد از آن بسرش برسد و در نیست که فاسد باشد بجهت عدم احاطه آب بجمیع
بدن مگر اینکه عمیق باشد بنحویکه قبل از وصول پایش و نشستن آن بکل بجمیع بدن
مغتسل آب احاطه نماید اما دانستن این معنی بر مکلف لازم نیست پس هرگاه بداند
واجب بودن آب را و غسل کند صحیح است غسلش هر چند احوط غسل نمودن میان
هر دو است و بنیت غسل ارتماسی بنحو یک بدن در زیر آب بنحویکه از موضع معتاد
بموضع دیگر انتقال یابد حاصل میشود یا بنحو تدریجی غسل ارتماسی بنحو فوری و صحیح است
آن و پیش از غسل یا آن پس اگر قبل از سر شدن [illegible]

بودن از استعمال آن او را متهم داده باشند بنجاست مرداری مجال خود باقی است
و مس نمودن او موجب غسل میشود و هم چنین هرگاه بعد عدم تمکن نشود که
غسل بدهد بلکه کافری بفرمان دادن مسلم غسل داده باشد بنجاست باقی است و
مس نمودن نیز غسل لازم میشود بلی اگر صدر و کافور یافت نشود هر سه غسل را
باب فراح داده باشند بدن پاک و مس آن سبب غسل نمیشود اگرچه احوط اجتناب
از آن و غسل کردن بسبب مس نمودن آن است و اما شهید پس او مثل میت است
که او را غسل داده باشند پس مس او موجب غسل نیست زیرا حکم مردار نیز نیست
و هم چنین است که کسی مامور شود بغسل کردن از برای کشته شدن و او هم غسل
نموده باشد پس غسل واجب نمیشود بمس آن و فرقی نیست در مردهٔ انسان میان
کافر و مسلمان و نیز فرقی نیست در لزوم غسل میان آنکه ممسوس ما تحله الحیوة
باشد یا نه مثل ناخن چنانچه در مماس نیز فرقی نیست میان ما تحله الحیوة و غیر آن
بشرط صدق اسم مس بر میت پس آنچه ما تحله الحیوة چه ماسح باشد و چه ممسوح
اگر بحیوی باشد که صدق نکند اسم مس بر آن مثل مس نمودن نمو یا بمس نمودن
میت یا بموی میت که عرفا مس مردهٔ انسان صدق نمیکند غسل واجب نمیشود و اما
قطعهٔ منفصله از انسان زنده یا مرده اگر استخوان در آن باشد در حکم میت است
پس مس نمودن آن موجب غسل میشود و اگر گوشت خالی از استخوان باشد مس آن
در حکم میت نیست پس آن موجب غسل نمیگردد بلی استخوان خالی از گوشت احوط
غسل است بمس آن و اما کیفیت غسل مس میت بنحویست که در غسل جنابتی گذشت
پس جایز است مرا آن را در مماس و ترتیب بتفصیلی که گذشت تا با موقوف است بر
غسل مس میت هر چیزیکه موقوف بر وضو بوده باشد و با غسل مس نیز مثل غسل

روز مبعث و از بیست هفتم ماه رجب است تا هم روز مولود حضرت پیغمبر و آن هفدهم
ماه ربیع الاول است بنا بر مشهور دهم غسل روز عید نوروز معروف آن است که از روز
که شمس باول درجهٔ برج حمل منتقل میشود یازدهم غسل در ماه رجب در اول ماه و نیمه
ماه و آخر ماه و در شب هر یک از اینها است دوازدهم غسل نیمه ماه شعبان سیزدهم غسل روز
مبارک رمضان و در آن در اول ماه است و در شبهای طاق از آن سنت مؤکد است و شبهای
قدر شب بیست و هفتم و بیست پنجم و بیست هفتم و بیست نهم ظاهر این است که در
هر شبی از دهه آخر غسل مستحب باشد چنانچه ظاهر این است که در شب بیست و سیم
اگر در اول الغسل را بجا آورده مستحب است که در آخر شب غسل دیگر بجا آورد چهاردهم
غسل شب عید فطر و از برای اغسال مذکوره و در اوقات مذکوره مزبوره وقت
معینی نیست و حدیث منشا اعادهٔ آنها نیست و صنف دویم در اغسالیست که تعلق
بمکان دارد و آنها در چند جا است اول بجهت داخل شدن مکه معظمه سیم بجهت
داخل شدن مسجد الحرام چهارم بجهت داخل شدن مسجد مدینهٔ مشرفه پنجم بجهت داخل
شدن مسجد حضرت رسول ص ششم از برای داخل شدن روضهٔ مقدسهٔ پیغمبر
و مشاهد مشرفه صنف سیم اغسالیست که از برای افعال چند مستحب شده و آن چند
چیز است اول از برای احرام دویم از برای طواف سیم از برای وقوف بعرفات چهارم
از برای وقوف در مشعر پنجم از برای نحر و قربانی کردن و سر تراشیدن ششم از برای
زیارت حضرت پیغمبر ص هفتم از برای آنکه بخواهد امام را در خواب ببیند و واسطهٔ
مقام خود را بشناسد هشتم از برای توبه از معاصی اگرچه صغیره باشد نهم از
برای طلب حاجات دهم از برای استخاره یعنی از خدا خواهد اینکه تقدیر خیر در امور
او بفرماید و این دو غسل یعنی غسل از برای طلب حاجت و استخارهٔ مختص بنماز حاجت

ماه از محل آن شانزدهم از برای صبا اهله نمودن با کسیکه بریده است هفدهم
در سفر رفتن خصوصاً سفر دریا و این بیدا استهلال هجدهم از برای عمل استفتاح و بجهت
دفع بلیه و کشف نازله باین کیفیت که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه را روزه بگیرد
و در وقت زوال از روز پانزدهم غسل نماید نوزدهم مستحب است غسل از برای کسیکه تقصیر
در نماز کسوف یا خسوف نموده با آنکه تمام قرص ماه و آفتاب گرفته باشد بیستم از برای
کسیکه چلیپاسه کشته بیست یکم از برای کسیکه بعد از غسل دادن میت او را مس نموده
بیست دویم از برای کسیکه دار کشیده را نگاه کرده باشد پس اگر سر او را این بوده شتافتا
نموده باشد تا بعد از سه روز مستحب غسل میشود و اگر سر او را نبوده در همان غسل
هرچند پیش از سه روز باشد بیست سیم از جمله اغسال مسنونه غسل دادن طفل
سوار داشت و زنان بعد از ولادت مستحب است و احوط بجهت روزه مستحب است
که تا چهل روز غسل نکند از آنکه تا روز هفتم باشد بدانکه آنچه از اغسال مسنونه که
[illegible] از نماز واقع شود مثل تقصیر در نماز کسوف و خسوف
[illegible] بجهت [illegible] کشیده چلیپا پس از برای آن غسل بعد از حصول آن فعل
[illegible] بلکه در تمام عمر وقت آن باقی است و اما آنچه
[illegible] غسل از جنابت یا غسل جمعه [illegible]
[illegible] اول روز نگاه [illegible] آخر آن
[illegible] از برای عمل [illegible] روز از برای عمل [illegible]
[illegible] غسل [illegible] روز [illegible] اغسال [illegible]

جواب هیچ بلی از اغسال مندوبه که ذکر شد نمیتوان اتیان بمشروط بطهارت نمود یعنی
موثر در صحت اکمال عملیکه مشروط است بطهارة نیست بلی اگر غسل مستحبی و نحو شود که رافع
حدث باشد مثل غسل جنابت قبل از دخول فریضه چنین غسلی نماز صحیح است مادامیکه
حدث از و صادر نشود چنانچه بوضو مستحبی جایز نیست مگر در وقتیکه قصد رفع حدث
از و نموده باشد چنانچه در وضو گذشت سر تداخل در اغسال جایز است با مزج در نیت
غسل بتفصیل ذکر شد که تداخل جایز است در صورتیکه اغسال مندوبه مجتمعه
واجب باشد یا مستحب و اما بعضی واجب و بعضی مستحب تداخل محل اشکال است احوط بلکه
اقوی ترک است و نیز گذشت که اگر در اثنای اغسال واجبه جنابت باشد نیت از تنها
مجزی از سایر اغسال است و هم چنین گذشت که هیچ بلی از اغسال واجبه مندوبه مجزی
از وضو بجهت نماز و هر چیزیکه ناقض وضو است ناقض جنابت است یا اینکه باید بعد از
آن حدث وضو بسازد مگر اینکه آن حدث بسبب جنابت باشد که در این صورت باز
غسل متعین است و اما وطی و نظر و لمس که جایز است استعمال آن در تطهیر از خبث در وضو
و غسل بلکه در اکل و شرب و در سایر احوال بتفصیل بیان نمایند جایز است استعمال
ظروف نقره و طلا و نقره و پوست میته از سایر اوانی و ظروف که عضبی نباشد چه بجهت
خوردن و آشامیدن باشد یا بجهت تطهیر از حدث و خبث و غیر اینها اگرچه از معادن
و جواهر نفیسه باشد و با ضفاف طلا و نقره قیمه داشته باشد و اما ظرفیکه از پوست میته
بوده باشد جایز نیست استعمال آن مطلقا و هم چنین جایز است استعمال ظروف غصبی مطلقا
بلی دفع خبث بآن مدیه و اگرچه فعل حرام کرده بسبب استعمال و تصرف بلکه در صورت
عدم تحقق استعمال طلا و نقره و عدم تحقق تصرف در غصب بنفس شان بتفصیل
بین انحصار و عدم انحصار پس در اول جایز نیست وضو و غسل بلکه تکلیفش تیمم است

بنا بر اقوی بلی اگر تمام قلبان تا سر آن نقره نباشد و بعض آن چوب باشد
دیگر باشد ضرر ندارد باتحاد و اصوف اگرچه احوط اجتناب است و مثل قلیان تا سر
طلا و نقره احوط اجتناب است بلکه خالی از قوت نیست در نیز نزد شمشیر و خنجر
و غلاف چاقو و قاب ساعت خصوصاً قاب بالائی که در بعضی ساعتها مندرج
که ساعت را در آن میگذارند و از اوجد است عطردان و سرمه‌دان و قوطی عنبر
و قوطی معجون و تریاک‌دان و ظروف تنباکو و منقل عود و سوره و امثال آن و شانه
دان و قاب قرآن و قاشق و دوات و مانند اینها همه از اوانی و ظروف محسوب است لا ذم
اجتناب از همه اگرچه طلا و نقره باشد استعمال هر یک از اینها اگر طلا و نقره باشد حرام است
خواه کوچک باشد یا بزرگ و خواه بر هیئت ظروف از غیر طلا و نقره باشد یا نه و همچنین
کفگیر و سینی و آب‌کش و مانند آن نیز از اوانی است بلی قندیل و چراغ‌دان انگشتر که با هم
متصلند و یک چیز محسوب است و جام آینه که با جام متصل و یک چیز است از اوانی محسوب نیست
پس استعمال اینها حرام نیست و همچنین چیزهائیکه مشکوک است ظرف بودن آنها حرام
نیست و فرقی نیست در حرمت استعمال و نگاه داشتن اوانی و ظروف طلا و نقره مابین زنان
و مردان پس زیور زنان که از قبیل ظروف است استعمال آن حرام است نیز زنان بلی
دخترخانه‌ها میان نمی‌چه در این چیزها باشد یا نه از ظروف نیست چنانچه زیور
در غلاف شمشیر است در قرآن ظرف نیست و همچنین استعمال اوراق قرآن از نقره
که جزء جواد یا غیر آن مثل اینکه قرآن با نقره بگذارند پس آیا اینحکم جواز استعمال
در لوله از طلا نیز جاری است یا نه ج قول بعدم تعدی حکم از لوله نقره بلوله طلا خالی
از قوت نیست پس فروختن ظروف طلا و نقره چه صورت دارد ج احوط آن است
که هیئت و صورت ظرف بهم زده بشکستن و مخواند و بعد بفروشد و با آنکه در وقت

شود تیمم در وقت لازم میشود که قول بجواز استعمال خالی از قوت نیست اگر
چه اجتناب احوط است و اگر بعض از ظرف را نقره گرفته باشد بقیه ممکن اگر بعض از
جدا کنند ظرف مستقلی گفته نخواهد شد در این وقت استعمالش جایز است اگر
تمام ظرف را آب طلا یا نقره کشیده استعمال آن جایز است یا نه بلی جایز است ولکن منع است
تنزیهی مگر از طلا و غیر نقره یا از نقره و غیر طلا ساخته شود استعمالش جایز است یا نه
و اگر ظرفی از طلا و نقره هر دو ساخته شود چه صورت دارد جایز است استعمال در
فرض اول که ساخته شود از طلا و نقره یا بعکس حرام است استعمال در فرض ثانی که
ساخته شود از طلا و غیر نقره هر دو باشد پس استعمال ظروف و آلات مشرکه چه
صورت دارد جایز است استعمال یا تیمم آن مگر بقین حاصل شود بنجاست پس ظرف
شراب که بقین باشد که اخر شراب در آن نقره کرده باشد بعد از تطهیر استعمال آن
چه صورت دارد بعد از تطهیر استعمالش مکروه است بخلاف آنکه نقره نکرده باشد
پس استعمال آن در این صورت بعد از تطهیر بدون کراهت جایز است و فرقی نیست در
باب ما بین ظروف چوبی کدو و نحو اینها البحث فی التیمم آیا جایز است تیمم بدل از
غسل یا وضو یا تمکن از تحصیل طهارت اختیاری مگر آب باشد یا نه جواز تیمم بدل از
اضطراری است که این اختلاف تیمم بدل از غسل یا وضو فرق ندارد
جایز نیست تیمم چه بدل از غسل باشد یا بدل از وضو اول از
برای نماز میت دویم بجهت خواب اگر تیمم در این دو موضع
صغیر باشد اما در بدل از غسل پس هر دو آن است اگر با تمکن از آب استعمال
کنند تیمم نماید پس تیمم در چه وقت لازم میشود
بچند چیز حاصل میشود تیمم در وقت لازم میشود

اگرچه بعد از ساختن تیمم معلوم شود از این که در اطراف آب بهم رسد
بل اگر تا چند بیند از دنا انکه وقت بعض شود چنین و بنی تیممش صحیح است اگر
چه اثم است بسبب تقصیر در سعی و تحصیل در صورتی که بترسد در سعی در تحصیل
آب که ضرر بر نفس او برسد بسبب زدن یا درندگان یا گرسنگی در راه یا غیر
اینها پس در این صورت تیمم نماید بسبب اینکه بترسد در استعمال آب بر تلف
شدن یا حادث شدن مرضی یا طول کشیدن ناخوشی خواه در چشم باشد یا غیر
یا صعب شدن علاج ناخوشی و امثال اینها و اگر تیمم کند در صورت حصول ضرر مظنه
بهم رسانیدن چه از تجربه باشد چه از قول طبیب عارف بفن که از تجربه دانسته و اما
در صورت استعمال موجب خوف ضرر پس اولی جمع است میان وضو و تیمم و از جمله
ضرر و خطر است که استعمال آب در اطراف آن سبب سخت شدن آن زخم بشود و اما
استعمال آب در موضع زخم پس تفصیل آن در حکم جبایر گذشت و از جمله ضرر شاید
بخوبی که شان باشد محمل آن بحسب عادت و اعتبار نا خوشی شدن در کبد دست یا صورت
و خون افتادن چهارم آنکه در استعمال آب الم شدید باشد که بحسب عادت محمل آن نتوان
نمود خواه بسبب سردی هوا باشد یا از گرمی آب و چاره نیز از آن ممکن و بسر نشود
و اگر محمل مشقت الم شود غسل یا وضو بیاز دو نوع بطلان وضو و غسل در صورتی که
استعمال آب مولم باشد خالی از قوت نیست و اگر استعمال آب سبب ترکیدن پوست
بشره بشود بقسمی که محمل افتادن دشوار باشد تیمم نماید چنانچه گذشت پنجم
آنکه تحصیل آب با دشواری احتیاج باشد بجهت دور بودن مکان باشد بحسب عادت
سخت آن میشود و آن باختلاف عادات حالات مردم بجهت بعد باشد یا غیر آن و آن
بعد بقبول مشقت کشیدن در تحصیل آب و در بهم رسانیدن مقدمات آب گرم کردن و اگر

ان نداشته باشد پس در این صورت تکلیفش تیمم است و اگر در اینحال وضو بسازد
از جهت دخول در صلوة وضوئش فاسد است که نمیتواند با این وضو هیچ نماز بعمل
آورد اگرچه نماز هم آنجا بوده باشد زیرا که با تنگی وقت واجب دخول و تیمم است
ضرر وضوئش با بنا اجکونه ممکن از مقصد عبادت و فرمان برداری در آن با اینکه
این شرط است در عبادت بلی اگر در تنگی وقت وضو بسازد مثلا بجهت اینکه بر حالت
طهارت باشد یا بجهت غیر آن از اغراض غیر از دخول در صلوة حاضره و مقصد
رفع حدث در آن نموده باشد مضر وضوئش بعید نیست و احوط عدم آن است بلکه
احوط مطلقا آن نماز است بعد از تکمیل از طهارت هشتم اینکه دارد کفایت از وضو
یا غسل و تطهیر بدن نجس یا جامه نجس بعد دفع نماید و چاره نیست از برای تطهیر نداشته
باشد پس در این صورت جامه یا بدن را تطهیر مینماید و بدلا از وضو یا غسل تیمم مینماید
بلی اگر نجاست معفو عنها باشد یا بتواند با آن جامه نماز نکند و سائر عورت غیر از آن
داشته باشد در این وقت وضو میسازد یا غسل میکند و هم چنین اگر متمکن از تیمم
بسبب یافت نشدن چیزیکه با آن تیمم نماید لازم است مقدم داشتن طهارت اختیاریه را
که عبارت است از غسل و وضو بر طهارت از خبث پس وضو یا غسل میکند با آب
مشغول نماز میشود اگرچه بدن یا لباسش نجس باشد نهم از جمله اعذاریکه موجب
تیمم است تشنگی است اگرچه بالفعل تشنه نباشد و کفایت میکند مظنه حدوث تشنگی
در زمان دیگر در لزوم تعجیل تیمم بلی در صورت احتمال مساوی احوط جمع است
پس اگر مظنه بخود مزبور هم رساند که بعد از استعمال نمودن اینکه دارد در وضو
یا غسل متمکن از آب دیگر بجهت رفع عطش از خود یا مسلم دیگر یا حیوان محترمی نخواهد
شد متعین است در دخول و تیمم و اگر با اینحال غسل یا وضو بسازد باطل است

ناقض بعمل نیاید و عذر نیز مرتفع نشود و جایز است و طهارت باقی است والا فلا اس آنکه
تیمم بدل از غسل باشد و بعد ناقض بعمل آورد یا تکلیفش تا بتیمم از غسل است از برای
نماز یا نه تکلیفش تیمم بدل از وضو خواهد بود آنکه متمکن از وضو نیز نباشد والا نه
باید بسا از حکم مسئله را بیان فرمایند ج احوط این است که وضو بگیرد بعد از گذشتن
تیمم بدل از غسل اگر متمکن از وضو باشد والا احوط دو تیمم کند یکی بجهت غسل
و یکی بجهت وضو س تیمم بچه چیز باید کرده شود ج احوط بلکه اقوی تیمم کردن از تراب خالص است
منعین است تیمم بخاک خالص و اشکالی در این نیست و بغیر خاک و دمل و ریگ و سنگ
سنگ و امثال آن چه قبل از پختن و چه بعد از پختن سنگ معادن مثل عقیق و فیروزه
و مرمر و طلق و نقره و نحو آنها بلکه ابر و گل ارمنی بنا بر احوط و امثال اینها اکتفا نمایند
با وجود خاک خالص و فرقی نیست میان انواع خاک از سرخ و سفید و غیر آن مادام که
تراب خالص بر آن صادق باشد بدون اضافه و اگر چنین باشد اجتناب لازم است
و جایز است تیمم نمودن بخاک مستعمل در تیمم و بخاک قبر اگر علم بنجاست آن نداشته
باشد و جایز نیست تیمم نمودن بخاک غصبی و بغیر زمین مثل اشنان و ارد و چوب
و علف و معادن و مثل زرنیخ و سرمه و خاکستر و غیر زمین بلکه احوط و اقوی ترک
نمودن تیمم است بخاکستر زمین و در خاک تیمم بیان نفرمایند ج سه چیز است اول آنکه
پاک باشد پس جایز نیست تیمم بر خاک مغصوب مگر از برای کسی که چاره از ارتکاب
آن نداشته باشد یا بمعنی که مجبور باشد در تصرف بسه مکث مانند محبوس که در حق
آن جایز است بنا بر اقوی دویم اینکه تراب خالص باشد پس اگر ممزوج شود بچیزی که او را
از اطلاق اسم تراب بیرون کند در این وقت تیمم بآن جایز نیست بلی ضرر ندارد اگر
غیر تراب مستهلک باشد در جنب تراب مثل اینکه قلیل خاکستری در تراب ممزوج شده

اشکالست و اگر ممکن نشود مگر بسنگ غبار رخت و پال حیوان احوط جمع نمودن
میان تیمم بغبار سنگ و مخرات و تیمم بغبار رخت چل و پال حیوان و نخوان
اگرچه بهتر این است که رعایت نماید هر کدام را که غبار آن بیشتر است و معتبر است در انها
جمع نمودن غبار را بتکانیدن و نخوان و اگر هیچ غبار در انها بهم نرسد تیمم بان
نکند و همچنین غبار اگر از خاکستر و نخوان باشد بان نکند پس اگر هیچ یک از انچه
گذشت میسر نشود و کل میسر شود چکند تیمم میکند بکل بشرط انکه کل از چیزها
باشد بر خشکانیدن اب بسبب ضیق وقت امثال ان و نیز شرط است که ان کل از چیزها
که تیمم بان صحیح نیست از قبیل خاکستر و اردو و امثال ان نباشد کیفیت تیمم بکل
مثل تیمم بخاک است و اگر خشکانیدن ممکن شود لازم است خشکانیدن پس اگر سنگ
و کل هر دو میسر شود تکلیفش چیست احوط جمع است میان تیمم بهر دو اگر میسر نشود
پس اگر میسر شود از برایش کل و غبار رخت و پال و چل حیوان چکند احوط
میان تیمم بر کل و غبار پس اگر هیچ از انها مذکور میسر نشود تکلیفش چیست
طهور بر محبوس پس ساقط است از او نماز و تیمم و واجب است بر او وضو از انها
حصول تمکن از اعلی طهور بنابر اقوی بلکه احوط این است که نماز را در حال
و بعد قضا اعاده نماید پس اگر میسر نشود از برایش مگر یک
طهور بر محبوس است تا آخر اگرچه بعضی حکم نموده اند که فاقد طهورین
بلکه اقوی این است که تیمم کند و لا یعید و نخوان بعد از ان وضو گیرد
اعضای وضو را یعید اگرچه حاصل نشود قبل استعمال شش نماز کند و بعد
کند در خارج وقت بعد از تمکن از اعلی طهورین پس تیمم بر او مشروع
در وقت مکروه است تیمم بر خاکستر بشرط مکروه اش زیاد نباشد که ان

لازم است که زدن و مسح پیشانی و دست بباطن دست باشد باو زدن و مسح نمودن
بظاهر یعنی بر پشت دست کافی نیست بلکه لازم است که بتمام باطن باشد و بعض
کفایت نمیکند و نیز لازم است که مسح پیشانی بهر دو دست بیکمرتبه باشد و غیر از مثال
تعاقب و مانند آن بنابر نیست و هم چنین لازم است که بباطن باشد چنانچه ذکر
شد بلی واجب نیست تمام باطن دست بهر چیزی برسد بلکه زدن و باطن بر مسوح نیز
مجزیست و اما اگر ممکن نشود زدن باطن دستها بر زمین و مسح نمودن بباطن و ابرو
میزند و بر پشت مسح کند پس اگر باطن دست مجبور باشد ولکن بجاستر از آن بعینه
نکند و از آن نیز ممکن نیست بدین صورت چکند احوط جمع است میان هر دو
و ظاهر در هم چنین در مسح و اما اگر بجاستر باطن بقدر بجا کند یا قدری
از مسح کند و ممکن نباشد خشک نمودن آن بعض شیء در این صورت مسح
بسوی ظاهر است سوء در تیمم چند چیز لازم است که روا زده چیز اول نیت
خفیفا از وضو گذشت و لازم است در آن مقارن بودن با زدن دست و هم چنین
بدل از وضو یا غسل نیز لازم است نیت لیکن هر دو بر دست راست باشد خواه
کیفیت باشد بحسب نفس ذهب وحده آن یا نه و هم چنین اگر بخواهد چند تیمم بدل
از چند غسل بجا آورد باید هر یکی را متعین نماید و لازم نیست نیت بدل از حدث
اختیاری و هم چنین واجب نیست نیت مباح شدن صلوة و شبیه آن بسبب این و نیت رفع
حدث در آن راه ندارد بلی اگر از روی جهل یا سهو و غفلت نموده عمل صحیح است احوط
آن است که نیت نماید باین طریق که تیمم میکنم بجهت مباح شدن نماز بدل از وضو یا غسل
از جهت آنکه واجب است یا مستحب قربة الی الله دوم مباشرت یعنی بجا آوردن خود
مکلف و اگر نتواند خود بجا آورد دیگری او را تیمم میدهد پس دستها او را بر زمین

در وقت تنگی حاصل شود یا بعد از نماز از آن بیمار
یا غیر از سنی باشد یا واجبی در
سنو باشد یا در حین تعمد در چیز
لاحق خود نموده باشد یا
بیش با خون یا بنکه متمکن
او غسل نخواهد بود یا نه

بلکه نیست در صورتی که
تیمم جهت ذرات نماز جمع باشد در
جایی که نیز بواسطه از دحام نتواند
در دار بعضی تیمم نماید یا نه اگر چه در
سر صورت نموده که اول اختصاص
تنگی از استعمال آب بعد از اتیان
بعض بعضه دوم اختصاص تعمد در جنابت
یا در حیض باید که محتاج بان باشد از راه
غسل یا وضو یا بعض از دخول وقت یا
یا بعد از آن و سیم در صورت تیمم
خوف از دزد انکه در نماز تیمم
بخواهد تحصیل اجازه اجتناب
بوده باشد احوط در این صورت
اعاده عمل است با وضو یا غسل لکن
لازم نیست چهارم از احکام انکه اگر
تیمم کند بجهت نماز یکه وقت از داخل
شده باشد جایز است نماز دیگر در اول
وقت بان تیمم و واجب نیست انتظار
تا آخر وقت و اگر نماز قضا در ذمه
شخصی باشد صحیح است تیمم از برای آن
بکند هر وقت که اراده نماز قضا
داشته باشد بنابر قول به فوریت قضا
وقت قضا جایز است نماز جبیره
بجا آوردن بیک تیمم و هم
حنفی جایز است

در وقت تنگی حاصل شود یا بعد از نماز از آن بیمار
یا غیر از سنی باشد یا واجبی در
سنو باشد یا در حین تعمد در چیز
لاحق خود نموده باشد یا
بیش با خون یا بنکه متمکن
او غسل نخواهد بود یا نه

در اخال متمکن از آن خود بجا میآورد بعضی که در وضو دست بریده و صاحب جبیره
و حایل بر بشره و عاجز از مباشرت عمل گذشت و حکم زیادتی گوشت یا انگشت یا
دست در مسائل وضو گذشت رجوع بآن نماید پس در تیمم بدل از غسل یک ضربه کافی
است یا پنج احوط تعدد ضربت است در وضو و غسل هر دو یکی از برای وجه و دیگری از
برای وجه و دیگری از برای یدین و لازم است که ضربه ثانیه قبل از مسح بدون یدین
و بعد از مسح جبیره جبیرین باشد بجهت مراعات ترتیب و احوط از این آن است که از
برای هر یک از بدل وضو و بدل غسل تیمم جدا آورد یکی یک ضربت و دیگری بدو
ضربت و احوط از این سر تیمم است یکی یک ضربت سیم بسه ضربت که یکی برای جبهه
و یکی جهت مسح پشت دست چپ پس فراموش نمودن بعض از اجزای تیمم و مخالفت
ترتیب در آن و شک در جزء سابق بعد از شروع در جزء لاحق حکم اینها چیست حکم
فراموشی از بعض اجزاء و مخالفت ترتیب در آنها بتفصیلی است که در وضو ذکر شد
و هرگاه پیش از فراغ از تیمم شک در جزء اخیر آن نماید آن جزء مشکوک را بجا آورد
و اگر بعد از شروع در مسح دستها شک نمود در اینکه پیشانی را مسح کرده یا نه یا اینکه در
زمان مسح پشت دست چپ شک در مسح پشت دست راست نماید پس احوط بلکه اقوی
این است که رجوع بجزء سابق نماید و در اما بعد آن بجا آورد اگر چه در تیمم بدل
از غسل بوده باشد پس احکام تیمم را بیان فرمایند احکام تیمم چند چیز است
اول اینکه جایز نیست تیمم پیش از دخول وقت فریضه اگر چه عالم باشد که در تمام وقت
عذر تیمم میسر نخواهد شد دویم اینکه جایز است تیمم در اول وقت بشرطیکه مایوس
باشد از زوال عذر و الا لازم است مراعات صیق وقت بنابر اقوی سیم اینکه هرگاه
بعد از اتیان فریضه متمکن شود از وضو یا غسل نمازش صحیح و اعاده لازم نیست

غایات مثل دخول در مساجد و طواف و نماز نیز مباح میشود و لازم نیست تیمم از برای
هر عمل بخصوصه پس مادامی که متمکن از استعمال آب نشده تیممش صحیح است و جایز است
ایشان در هر عمل مشروط بطهارت و کمال با آن تیمم بجهت آنکه در مسائل سابقه که تیمم
بدل واقع میشود مگر از برای وضو و غسلیکه رافع حدث و مبیح نماز بوده باشد پس
ثابت نیست این کلیه که مستحب است تیمم در هر مقامیکه وضو و غسل مستحب است در آن
مقام ششم آنکه آنچه را که وضو یا غسل بجهت آن واجب است تیمم نیز از برای آن واجب است
از برای نماز واجب و طواف واجب و شرط است از برای مطلق نماز چه واجب چه مستحب
و از برای روزه رمضان و قضای آن و دخول در مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنگ
نمودن در باقی مساجد و مس کتابت قرآن اگر واجب شود هر یک از اینها چنانچه
در وضو و غسل گذشت و هم چنین واجب میشود تیمم بنذر و عهد و قسم هفتم
حدثیکه بعد از تیمم صادر شود و بطل میکند تیمم را اگرچه حدث اصغر باشد بعد از
تیمم از حدث اکبر پس هرگاه بجهت جنابت تیمم نموده و حدث اصغر نیز روی داد تیمم
از جنابت مرتفع میشود و در بدل از وضو نیز با آنکه نیت اباحه کند در یک تیمم بدل
قصد بدلیت از غسل و وضو بشرطیکه متمکن از وضو نباشد و الا بعد از آن تیمم بدل
از غسل احوط و نیز وضو بیاورد هر زمانیکه آب بیابد متمکن شود از استعمال آن
و بقدر زمان استعمال نمودن آب بگذرد تیمم بطل میشود پس اگر بعد از یافتن آب
قبل از استعمال دوباره معذور شود از استعمال آب اعاده تیمم لازم است یا نه بلکه
اکتفا میکند بهمان تیمم در حال عذر اول لازم است اعاده اگر بقدر زمان استعمال
گذشته باشد و الا لازم نیست اگرچه احوط است پس اگر لازم است در غیر جنابت مثل حیض
و نفاس و استحاضه و مس میت دو تیمم یکی از برای غسل و یکی بجهت وضو یا نه و در

از برای هر یک تیمم علی حدة بجا بیاورد چنانچه در غسل گذشت پس اگر بعد از تیمم
قبل از دخول در نماز فریضه متمکن از غیر تیمم بشود چه صورت دارد جز گذشت
تا اهل میشود پس لازم است که آن نماز را بطهارت اختیاریه بجا آورد پس اگر در اثنا
نماز متمکن شود از طهارت اختیاریه تکلیفش چیست جز اگر پیش از دخول در رکوع
از رکعت اول متمکن شود باز هم تیمم باطل است و احوط این است که با وقت فوت نماز را
تمام کند بعد اعاده نماید و اگر بعد از دخول در رکوع باشد نمازش صحیح است بان
تیمم اگرچه احوط بابقاء وقت اعاده نماز است بعد از طهارت اختیاریه اما در صورتی
وقت که متمکن از استعمال نباشد بجهت عدم زمان نمازش صحیح است اگرچه قبل
از دخول در رکوع از رکعت اول بوده باشد بلی از برای نمازهای دیگر باید تحصیل
طهارت اختیاریه کند و این تیمم نسبت بانها مانند اهل خواهد بود با تمکن از غیرش
پس در نماز سنتی یا طواف خواه واجب یا مستحب بیاید و متمکن از استعمال آن بشود
چه صورت دارد جز در هر جا از نمازهای سنتی و طواف چه واجب و چه مستحب بجهت
حصول تمکن از طهارت اختیاریه بر تیمم پیشی عمل پس اگر متیمم را تیمم داده باشند و پیش
از دفن آن غسل ممکن شود چه حکم دارد جز لازم است که غسل دهند اگرچه بعد از
استمناء باشد بلکه اقوی لزوم اعاده بعد از غسل نیز فی احکام النجاسات احکام نجاسات
را بیان فرمایند جز پاره نجاسات در سؤالات مذکوره وجوب پیش گشت در اینجا چند
چیز نیز ذکر میشود اول آنکه شرط است در صحت نماز و طواف خواه واجب خواه مستحب
طهارت ظاهر بدن و جامه هر دو مو و ناخن و مانند اینها از توابع جسد است پس
طهارت اینها نیز لازم است و فرقی نیست در میان نجاسات در این حکم مگر آنچه نجاسات
مستثنی و عفو از آن ثابت شده چنانچه بتفصیل گذشت بلکه فرقی نیست در جامه

ظرف آن معتبر نیست مگر در جائیکه نجاست ظرف سبب تغییر احد اوصاف ثلثه از آب
نجاست شود و هم واجب است پاک بودن محل سجود خواه مسجد باشد یا غیر بلی معتبر نیست
پاک بودن مکان مصلی و سایر اعضا سجده غیر از پیشانی مگر آنکه نجاست تعدی
بجامه یا بدن مصلی نماید و نیز لازم است طهارت تمام محل پیشانی بلکه کفایت میکند طهارت
مقدار مسمای سجود اگرچه پیشانی بر نجس و پاک هم باقرار کرد ولکن احوط طهارت تمام
محل سجود است و نیز لازم است اجتناب از نجس مشتبه بپاک در سجود بلکه لازم است اجتناب
کند محل سجود ظاهر مشخص را از برای وضع جبهه بلی اگر موارد شبهه غیر محصوره باشد
اجتناب لازم نیست و اگر بیاد آنست که محل سجود نجس است یا آنکه فراموش کرده بود پس احوط
آن است که نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و الا قضا آن را بعمل آورد و اگر غیر
آن موضع نجس نباید بر همان سجده کند بنابر اقوی چهارم واجب است پاک نمودن
مساجد و مشاهد مشرفه و ضریح مقدسه و قرآن و مزار سید الشهدا و غیر اینها
از هر چیز که تعظیم آن در شریعت مقدسه نحوی لازم باشد که نجس بودن آن منافات
داشته باشد و اگر نجاست در آنها باشد که تعدی و سرایت بآنها مینماید لکن مخالف
با جهت و تعظیم آنها باشد در اینصورت لازم نیست بیرون بردن آنها بلی اشیاء
متنجسه بلکه نجسه هرگاه نجاست از آنها تعدی نماید دور کردن آنها لازم نیست و احوط
اجتناب از جمیع آنها و فرش و فضای مسجد حکم زمین مسجد دارد بلی نجاست فضا که
عبارت از فضاء مسجد باشد یا غیر آن بلکه اولی عدم انتفاع آنها از هر منجسیکه
ممکن نیست تطهیر آن بچیزی جایز نیست منتفع شدن باعیان نجسه چه مشتبه باشد یا غیر آن
بلکه اولی انتفاع آنها از هر منجسیکه قابل مگر در روغن نجس از برای روشنائی و احوط
آنست که در نیز آنها بسوزانند چنانچه در سابق ذکر شد و نیز جایز است منتفع شدن بآنچه سرایت نجاست

احوط اعادهٔ نماز است بعد از تطهیر و نیز احوط آنکه از چنین خون اجتناب نماید
و در حالت نماز سر خود نکند در زیر پوست بدن داخل نموده باشد یا در پیما بجهت
جراحت بدن مانند آن باندخته باشند یا شراب یا مردار خورده باشد یا مانند
آن از چیزها یکه از بواطن محسوب میشود چه صورت دارد نماز با نجاست
یا نه و بر فرض تقدیر فرق هست میان امکان افراغ و ازاله آن و عدم امکان یا نه
ج اقوی صحت نماز است اگرچه ممکن باشد افراغ و ازاله نیز نماید لکن احوط ازاله است
یا امکان سر در عفو از بول صبی و صبیه در ثوب مربیه مولود یا فرقی هست یا نه بلکه
حکم مزبور ثابت است حتی در بول دختر و خنثی نیز و هم چنین فرقی هست میان کلان
طفل یکی باشد یا زیاده بر آن ج فرقی نیست در میان آنها بلکه عفو ثابت است در
جمیع سر ایا این حکم در ثوب مربیه اختصاص دارد بواحد یا نه بلکه هرگاه چند جامه
داشته باشد لکن بسبب جامه مهر را پوشیده باشند این حکم را دارد ج اختصاص
ندارد بثوب واحد بلکه حکم ثابت است در جامه متعددی که در بر دارد نیز سر ایا
مخصوص است بثوب بنمان ادائی یا نه بلکه ثابت است در نماز مطلقه چه ادائی باشد یا
قضائی واجب یا مستحب ج بلی عفو ثابت است در نماز مطلقه چه قضا و چه ادا چه واجب
و چه مندوب یا حکم اختصاص دارد بثوب مربیه یا نه بلکه حکم عفو ثابت است در بدن
او نیز ج اختصاص اقوی اختصاص است بثوب و در بدن جاری نیست بلی ظاهر آنجا
بسبب جامه از جامه بدن بواسطه عرق و شبه آن اگرچه سزاوار این است که در بدن
[illegible] بدن [illegible] مثل ثوب چنانچه در نجاسات ذکر شد
[illegible] و فطرات بوالد و غالب او فارغا یا عفو
[illegible] ج عفوی دوباره او ثابت نیست [illegible] است بر او